

انجیل یوحنا

فصل 1

- 1 در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.
- 2 همان در ابتدا نزد خدا بود.
- 3 همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت.
- 4 در او حیات بود و حیات نور انسان بود.
- 5 و نور در تاریکی می درخشید و تاریکی آن را نیافت.
- 6 شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود،
- 7 او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله او ایمان آورند.
- 8 او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد.
- 9 آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می گرداند و در جهان آمدنی بود.
- 10 او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را شناخت.
- 11 به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند،
- 12 و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی هر که به اسم او ایمان آورد،
- 13 که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند.
- 14 و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی، و جلالی شایسته پسر یگانه پدر.
- 15 و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده، می گفت: "این است آنکه درباره او گفتم آنکه بعد از من می آید، پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود."
- 16 و از پری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض،
- 17 زیرا شریعت به وسیله موسی عطا شد، ام فیض و راستی به وسیله عیسی مسیح رسید.
- 18 خدا را هرگز کسی ندیده است، پسر یگانه ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.
- 19 و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لایوان را فرستادند تا از او سوال کنند که تو کیستی
- 20 که معترف شد و انکار ننمود بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم.

- 21 آنگاه از او سوال کردند: "پس چه؟ آیا تو الیاس هستی؟" گفت: "نیستم."
- "آیا تو آن نبی هستی؟" جواب داد که "نی."
- 22 آنگاه بدو گفتند: "پس کیستی تا به آن کسانی که ما را فرستادند جواب بریم؟
درباره خود چه می گویی؟"
- 23 گفت: "من صدای ندا کننده ای در بیابانم که راه خداوند را راست کنید،
چنانکه اشعیا نبی گفت."
- 24 و فرستادگان از فریسیان بودند.
- 25 پس از او سوال کرده، گفتند: "اگر تو مسیح و الیاس و آن نبی نیستی، پس
برای چه تعمید می دهی؟"
- 26 یحیی در جواب ایشان گفت: "من به آب تعمید می دهم و در میان شما کسی
ایستاده است که شما او را نمی شناسید."
- 27 و او آن است که بعد از من می آید، اما پیش از من شده است، که من لایق آن
نیستم که بند نعلینش را باز کنم."
- 28 و این در بیت عبره که آن طرف اردن است در جایی که یحیی تعمید می داد
واقع گشت.
- 29 و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب او می آید. پس گفت:
"اینک بره خدا که گناه جهان را برمی دارد!"
- 30 این است آنکه من درباره او گفتم که مردی بعد از من می آید که پیش از من
شده است زیرا که بر من مقدم بود.
- 31 و من او را نشناختم، لیکن تا او به اسرائیل ظاهر گردد، برای همین من آمده
به آب تعمید می دادم."
- 32 پس یحیی شهادت داده گفت: "روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل
شده، بر او قرار گرفت."
- 33 و من او را نشناختم، لیکن او که مرا فرستاد تا به آب تعمید دهم، همان به من
گفت بر هر کس بینی که روح نازل شده، بر او قرار گرفت، همان است که به
روح القدس تعمید می دهد.
- 34 و من دیده شهادت می دهم که این است پسر خدا!"
- 35 و در روز بعد نیز یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود.
- 36 ناگاه عیسی را دید که راه می رود، و گفت: "اینک بره خدا."
- 37 و چون آن دو شاگرد کلام او را شنیدند، از پی عیسی روانه شدند.
- 38 پس عیسی روی گردانیده، آن دو نفر را دید که از عقب می آیند بدیشان
گفت:
- 39 "چه می خواهید؟" بدو گفتند: "ربّی (یعنی ای معلم) در کجا منزل
مینمایی؟"

- 40 بدیشان گفت: "بیاید و ببینید." آنگاه آمده، دیدند که کجا منزل دارد، و آن روز را نزد او بماندند و قریب به ساعت دهم بود.
- 41 و یکی از آن دو که سخن یحیی را شنیده، پیروی او نمودند، اندریاس برادر شمعون پطرس بود.
- 42 او اوّل برادر خود شمعون را یافته، به او گفت: "مسیح را (که ترجمه آن گرسدّس است.) یافتیم." و چون او را نزد عیسی آورد، عیسی بدو نگریسته، گفت: "تو شمعون پسر یونا هستی، و اکنون کیفا خوانده خواهی شد (که ترجمه آن پطرس است)."
- 43 بامدادان چون عیسی خواست به سوی جلیل روانه شود، فیلیپس را یافته، بدو گفت: "از عقب من بیا."
- 44 و فیلیپس از بیت صیدا از شهر اندریاس و پطرس بود.
- 45 فیلیپس نتنائیل را یافته، بدو گفت: "آن کسی را که موسی در تورات و انبیا مذکور داشته اند، یافته ایم که عیسی پسر یوسف ناصری است."
- 46 نتنائیل بدو گفت: "مگر می شود که از ناصره چیز خوب پیدا شود؟" فیلیپس بدو گفت: "بیا و ببین."
- 47 و عیسی چون دید که نتنائیل به سوی او می آید، درباره او گفت: "اینک اسرائیلی حقیقی که در او مکرری نیست."
- 48 نتنائیل بدو گفت: "مرا از کجا می شناسی؟" عیسی در جواب وی گفت: "قبل از آنکه فیلیپس تو را دعوت کند، در حینی که زیر درخت انجیر بودی تو را دیدم."
- 49 نتنائیل در جواب او گفت: "ای استاد تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیل هستی!"
- 50 عیسی در جواب او گفت: "آیا از اینکه به تو گفتم که تو را زیر درخت انجیر دیدم، ایمان آوردی؟ بعد از این چیزهای بزرگتر از این خواهی دید."
- 51 پس بدو گفت: "آمین آمین به شما می گویم که از اکنون آسمان را گشاده، و فرشتگان خدا را که بر پسر انسان صعود و نزول می کنند خواهید دید."



فصل 2

- 1 و در روز سوم، در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود.
- 2 و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند.
- 3 و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت: "شراب ندارند."
- 4 عیسی به وی گفت: "ای زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است."
- 5 مادرش به نوکران گفت: "هر چه با شما گوید بکنید."
- 6 و در آنجا شش قدح سنگی بر حسب تطهیر یهود نهاده بودند که هر يك گنجایش دو یا سه کیل داشت.
- 7 عیسی بدیشان گفت: "قدحها را از آب پر کنید." و آنها را لبریز کردند.
- 8 پس بدیشان گفت: "الآن بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید." پس بردند
- 9 و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود، بچشید و ندانست که از کجا است، لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند، می دانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته، بدو گفت:
- 10 "هر کسی شراب خوب را اول می آورد و چون مست شدند، بدتر از آن. لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟"
- 11 و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند.
- 12 و بعد از آن او با مادر و برادران و شاگردان خود به کفرناحوم آمد و در آنجا ایامی کم ماندند.
- 13 و چون عید فصّح یهود نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت،
- 14 و در هیکل، فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر و صرّافان را نشسته یافت.
- 15 پس تازیانه ای از ریسمان ساخته، همه را از هیکل بیرون نمود، هم گوسفندان و گاووان را، و نقود صرّافان را ریخت و تختهای ایشان را واژگون ساخت
- 16 و به کبوترفروشان گفت: "اینها را از اینجا بیرون برید و خانه پدر مرا خانه تجارت مسازید."
- 17 آنگاه شاگردان او را یاد آمد که مکتوب است: "غیرت خانه تو مرا خورده است."
- 18 پس یهودیان روی به او آورده، گفتند: "به ما چه علامت می نمایی که این کارها را می کنی؟"
- 19 عیسی در جواب ایشان گفت: "این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را برپا خواهد نمود."

- 7 عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید.
- 8 باد هر جا که می خواهد می وزد و صدای آن را می شنوی لیکن نمی دانی از کجا می آید و به کجا می رود. همچنین است هر که از روح مولود گردد."
- 9 نیقودیموس در جواب وی گفت: "چگونه ممکن است که چنین شود؟"
- 10 عیسی در جواب وی گفت: "آیا تو معلم اسرائیل هستی و این را نمی دانی؟"
- 11 آمین، آمین به تو می گویم آنچه می دانیم، می گوئیم و به آنچه دیده ایم، شهادت می دهیم و شهادت ما را قبول نمی کنید.
- 12 چون شما را از امور زمینی سخن گفتم، باور نکردید. پس هرگاه به امور آسمانی با شما سخن رانم چگونه تصدیق خواهید نمود؟
- 13 و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد یعنی پسر انسان که در آسمان است.
- 14 و همچنان که موسی مار را در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود،
- 15 تا هر که به او ایمان آرد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد.
- 16 زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.
- 17 زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد.
- 18 آنکه به او ایمان آرد، بر او حکم نشود، اما هر که ایمان نیاورد الآن بر او حکم شده است، بجهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده.
- 19 و حکم این است که نور در جهان آمد و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند از آنجا که اعمال ایشان بد است.
- 20 زیرا هر که عمل بد می کند، روشنی را دشمن دارد و پیش روشنی نمی آید، مبدا اعمال او توبیخ شود.
- 21 و لیکن کسی که به راستی عمل می کند پیش روشنی می آید تا آنکه اعمال او هویدا گردد که در خانه کرده شده است."
- 22 و بعد از آن عیسی با شاگردان خود به زمین یهودیه آمد و با ایشان در آنجا به سر برده، تعمید می داد.
- 23 و یحیی نیز در عینون، نزدیک سلیم تعمید می داد زیرا که در آنجا آب بسیار بود و مردم می آمدند و تعمید می گرفتند،
- 24 چونکه یحیی هنوز در زندان حبس نشده بود.
- 25 آنگاه در خصوص تطهیر، در میان شاگردان یحیی و یهودیان مباحثه شد.

- 26 پس به نزد یحیی آمده، به او گفتند: "ای استاد، آن شخصی که با تو در آنطرف اردن بود و تو برای او شهادت دادی، اکنون او تعمید می دهد و همه نزد او می آیند."
- 27 یحیی در جواب گفت: "هیچ کس چیزی نمی تواند یافت، مگر آنکه از آسمان بدو داده شود."
- 28 شما خود بر من شاهد هستید که گفتم من مسیح نیستم بلکه پیش روی او فرستاده شدم.
- 29 کسی که عروس دارد داماد است، اما دوست داماد که ایستاده، آواز او را می شنود، از آواز داماد بسیار خشنود می گردد. پس این خوشی من کامل گردید.
- 30 می باید که او افزوده شود و من ناقص گردم.
- 31 او که از بالا می آید، بالای همه است و آنکه از زمین است زمینی است و از زمین تکلم می کند، اما او که از آسمان می آید، بالای همه است.
- 32 و آنچه را دید و شنید، به آن شهادت می دهد و هیچ کس شهادت او را قبول نمی کند.
- 33 و کسی که شهادت او را قبول کرد، مهر کرده است بر اینکه خدا راست است.
- 34 زیرا آن کسی را که خدا فرستاد، به کلام خدا تکلم می نماید، چونکه خدا روح را به میزان عطا نمی کند.
- 35 پدر پسر را محبت می نماید و همه چیز را بدوست او سپرده است.
- 36 آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیلورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می ماند."



فصل 4

- 1 و چون خداوند دانست که فریسان مطلع شده اند که عیسی بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده، تعمید می دهد
- 2 با اینکه خود عیسی تعمید نمی داد بلکه شاگردانش،
- 3 یهودیه را گذارده، باز به جانب جلیل رفت.
- 4 و لازم بود که از سامره عبور کند.
- 5 پس به شهر از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک به آن موضعی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود رسید.
- 6 و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده، همچنین بر سر چاه نشسته بود و قریب به ساعت ششم بود
- 7 که زنی سامری بجهت آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت: "جرعه ای آب به من بنوشان."
- 8 زیرا شاگردانش بجهت خریدن خوراک به شهر رفته بودند.
- 9 زن سامری بدو گفت: "چگونه تو که یهود هستی از من آب می خواهی و حال آنکه زن سامری می باشم؟" زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارد.
- 10 عیسی در جواب او گفت: "اگر بخشش خدا را می دانستی و کیست که به تو می گوید آب به من بده، هرآینه تو از او خواهش می کردی و به تو آب زنده عطا می کرد."
- 11 زن بدو گفت: "ای آقا دلو نداری و چاه عمیق است. پس از کجا آب زنده داری؟"
- 12 آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ما داد و خود و پسران و مواشی او از آن می آشامیدند."
- 13 عیسی در جواب او گفت: "هر که از این آب بنوشد باز تشنه گردد،
- 14 لیکن کسی از آبی که من به او می دهم بنوشد، ابدأ تشنه نخواهد شد بلکه آن آبی که به او می دهم در او چشمه آبی گردد که تاحیات جاودانی می جوشد."
- 15 زن بدو گفت: "ای آقا آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجا جهت آب کشیدن نیایم."
- 16 عیسی به او گفت: "برو و شوهر خود را بخوان و در اینجا بیا."
- 17 زن در جواب گفت: "شوهر ندارم." عیسی بدو گفت: "نیکو گفתי که شوهر نداری!"
- 18 زیرا که پنج شوهر داشتی و آنکه الان داری شوهر تو نیست! این سخن را راست گفت!"
- 19 زن بدو گفت: "ای آقا می بینم که تو نبی هستی!"

- 20 پدران ما در این کوه پرستش می کردند و شما می گوید که در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود."
- 21 عیسی بدو گفت: "ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی می آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد."
- 22 شما آنچه را که نمی دانید می پرستید اما ما آنچه را که می دانیم عبادت میکنیم زیرا نجات از یهود است."
- 23 لیکن ساعتی می آید بلکه الآن است که در آن پرستندگان حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است."
- 24 خدا روح است و هر که او را پرستش کند می باید به روح و راستی بپرستند."
- 25 زن بدو گفت: "می دانم که مسیح یعنی کرسس می آید. پس هنگامی که او آید از هر چیز به ما خبر خواهد داد."
- 26 عیسی بدو گفت: "من که با تو سخن می گویم همانم."
- 27 و در همان وقت شاگردانش آمده، تعجب کردند که با زنی سخن می گوید و لکن هیچ کس نگفت که چه می طلبی یا برای چه با او حرف می زنی.
- 28 آنگاه زن سبوی خود را گذارده به شهر رفت و مردم را گفت:
- 29 "بیباید و کسی را ببینید که هرآنچه کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟"
- 30 پس از شهر بیرون شده، نزد او می آمدند.
- 31 و در اثنا آن شاگردان او خواهش نموده، گفتند: "ای استاد بخور."
- 32 بدیشان گفت: "من غذایی دارم که بخورم و شما آن را نمی دانید."
- 33- شاگردان به یکدیگر گفتند: "مگر کسی برای او خوراکی آورده باشد!"
- 34 عیسی بدیشان گفت: "خوراك من آن است که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم."
- 35 آیا شما نمی گوید که چهار ماه دیگر موسم درو است؟ اینك به شما می گویم چشمان خود را بالا افکنید و مزرعه ها را ببینید زیرا که الآن بجهت درو سفید شده است."
- 36 و دروگر اجرت می گیرد و ثمری بجهت حیات جاودانی جمع می کند تا کارنده و درو کننده هر دو با هم خشنود گردند.
- 37 زیرا این کلام در اینجا راست است که یکی می کارد و دیگری درو می کند.
- 38 من شما را فرستادم تا چیزی را که در آن رنج نبرده اید درو کنید. دیگران محنت کشیدند و شما در محنت ایشان داخل شده اید."

- 39 پس در آن شهر بسیاری از سامریان بواسطه سخن آن زن که شهادت داد که هر آنچه کرده بودم به من باز گفت، بدو ایمان آوردند.
- 40 و چون سامریان نزد او آمدند، از او خواهش کردند که نزد ایشان بماند و دو روز در آنجا بماند.
- 41 و بسیار دیگر بواسطه کلام او ایمان آوردند.
- 42 و به زن گفتند که بعد این بواسطه سخن تو ایمان نمی آوریم زیرا خود شنیده و دانسته ایم که او در حقیقت مسیح و نجات دهنده عالم است.
- 43 اما بعد از دو روز از آنجا بیرون آمده، به سوی جلیل روانه شد.
- 44 زیرا خود عیسی شهادت داد که هیچ نبی را در وطن خود حرمت نیست.
- 45 پس چون به جلیل آمد، جلیلیان او را پذیرفتند زیرا هر چه در اورشلیم در عید کرده بود، دیدند چونکه ایشان نیز در عید رفته بودند.
- 46 پس عیسی به قانای جلیل آنجایی که آب را شراب ساخته بود، باز آمد. و یکی از سرهنگان ملك بود که پسر او در کفرناحوم مریض بود.
- 47 و چون شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است، نزد او آمده، خواهش کرد که فرود بیاید و پسر او را شفا دهد، زیرا که مشرف به موت بود.
- 48 عیسی بدو گفت: "اگر آیات و معجزات نبینید، همانا ایمان نیاورید."
- 49 سرهنگ بدو گفت: "ای آقا قبل از آنکه پسرم بمیرد فرود بیا."
- 50 عیسی بدو گفت: "برو که پسر ت زنده است." آن شخص به سخنی که عیسی بدو گفت، ایمان آورده، روانه شد.
- 51 و در وقتی که او می رفت، غلامانش او را استقبال نموده، مژده دادند و گفتند که پسر تو زنده است.
- 52 پس از ایشان پرسید که در چه ساعت عافیت یافت؟ گفتند: "دیروز، در ساعت هفتم تب از او زایل گشت."
- 53 آنگاه پدر فهمید که در همان ساعت عیسی گفته بود: "پسر تو زنده است." پس او و تمام اهل خانه او ایمان آوردند.
- 54 و این نیز معجزه دوم بود که از عیسی در وقتی که از یهودیه به جلیل آمده به ظهور رسید.



فصل 5

- 1 و بعد از آن یهود را عیدی بود و عیسی به اورشلیم آمد.
- 2 و در اورشلیم نزد باب الضان حوضی است که آن را به عبرانی بیت حسدا می گویند که پنج رواق دارد.
- 3 و در آنجا جمعی کثیر از مریضان و کوران و لنگان و شلان خوابیده، منتظر حرکت آب می بودند.
- 4 و در آنجا مردی بود که سی و هشت سال به مرضی مبتلا بود.
- 5 چون عیسی او را خوابیده دید و دانست که مرض او طول کشیده است، بدو گفت: "آیا می خواهی شفا یابی؟"
- 6 مریض او را جواب داد که: "ای آقا کسی ندارم که چون آب به حرکت آید، مرا در حوض بیندازد، بلکه تا وقتی که می آیم، دیگری پیش از من فرو رفته است."
- 7 عیسی بدو گفت: "برخیز و بستر خود را برداشته، روانه شو!"
- 8 که در حال، آن مرد شفا یافت و بستر خود را برداشته، روانه گردید. و آن روز سبت بود.
- 9 پس یهودیان به آن کسی که شفا یافته بود، گفتند: "روز سبت است و بر تو روا نیست که بستر خود را برداری."
- 10 او در جواب ایشان گفت: "آن کسی که مرا شفا داد، همان به من گفت بستر خود را بردار و برو."
- 11 پس از او پرسیدند: "کیست آنکه به تو گفت، بستر خود را بردار و برو؟"
- 12 لیکن آن شفا یافته، نمی دانست که بود، زیرا که عیسی ناپدید شده چون در آنجا ازدحامی بود.
- 13 و بعد از آن، عیسی او را در هیکل یافته بود گفت: "اکنون شفا یافته ای، دیگر خطا مکن تا برای تو بدتر نگردد."
- 14 آن مرد رفت و یهودیان را خبر داد که آنکه مرا شفا داد، عیسی است.
- 15 و از این سبب یهودیان بر عیسی تعدی می کردند، زیرا که این کار را در روز سبت کرده بود.
- 16 عیسی در جواب ایشان گفت که "پدر من تا کنون کار می کند و من نیز کار می کنم"
- 17 پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سبت را می شکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا می ساخت.

- 18 آنگاه عیسی در جواب ایشان گفت: "آمین آمین به شما می گویم که پسر از خود هیچ نمی تواند کرد مگر آنچه ببیند که پدر به عمل آرد، زیرا که آنچه او میکند، همچنین پسر نیز می کند.
- 19 زیرا که پدر پسر را دوست می دارد و هر آنچه خود می کند بدو می نماید و اعمال بزرگتر از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجب نمایید.
- 20 زیرا همچنان که پدر مردگان را برمی خیزاند و زنده می کند، همچنین پسر نیز هر که را می خواهد زنده می کند.
- 21 زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است.
- 22 تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می دارند، و کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاده احترام نکرده است.
- 23 آمین آمین به شما می گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.
- 24 آمین آمین به شما می گویم که ساعتی می آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را می شنوند و هر که بشنود زنده گردد.
- 25 زیرا همچنانکه پدر در خود حیات دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد.
- 26 و بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکند زیرا که پسر انسان است.
- 27 و از این تعجب مکنید زیرا ساعتی می آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می باشند، آواز او را خواهند شنید،
- 28 و بیرون خواهند آمد، هر که اعمال نیکو کرد، برای قیامت حیات و و هر که اعمال بد کرد، بجهت قیامت داوری.
- 29 من از خود هیچ نمی توانم کرد بلکه چنانکه شنیده ام داوری می کنم و داوری من عادل است زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری که مرا فرستاده است."
- 30 اگر من بر خود شهادت دهم شهادت من راست نیست.
- 31 دیگری هست که بر من شهادت می دهد و می دانم که شهادتی که او بر من می دهد راست است.
- 32 شما نزد یحیی فرستادید و او به راستی شهادت داد.
- 33 اما من شهادت انسان را قبول نمی کنم و لیکن این سخنان را می گویم تا شما نجات یابید.
- 34 او چراغ افروخته و درخشنده ای بود و شما خواستید که ساعتی به نور او شادی کنید.

- 35 و اما من شهادت بزرگتر از یحیی دارم زیرا آن کارهایی که پدر به من عطا کرد تا کامل کنم، یعنی این کارهایی که من می کنم، بر من شهادت می دهد که پدر مرا فرستاده است.
- 36 و خود پدر که مرا فرستاد، به من شهادت داده است که هرگز آواز او را نشنیده و صورت او را ندیده اید
- 37 و کلام او را در خود ثابت ندارید زیرا کسی را که پدر فرستاد، شما بدو ایمان نیاوردید.
- 38 کتب را تفتیش کنید، زیرا شما گمان می برید که در آنها حیات جاودانی دارید، و آنها است که به من شهادت می دهد.
- 39 و نمی خواهید نزد من آید تا حیات یابید.
- 40 جلال را از مردم نمی پذیرم.
- 41 ولکن شما را می شناسم که در نفس خود محبت خدا را ندارید.
- 42 من به اسم پدر خود آمده ام و مرا قبول نمی کنید، ولی هرگاه دیگری به اسم خود آید، او را قبول خواهید کرد.
- 43 شما چگونه می توانید ایمان آرید و حال آنکه جلال از یکدیگر می طلبید و جلالی را که از خدای واحد است طالب نیستید؟
- 44 گمان مبرید که من نزد پدر بر شما ادعا خواهم کرد. کسی هست که مدعی شما می باشد و آن موسی است که بر او امیدوار هستید.
- 45 زیرا اگر موسی را تصدیق می کردید، مرا نیز تصدیق می کردید چونکه او درباره من نوشته است.
- 46 اما چون نوشته های او را تصدیق نمی کنید، پس چگونه سخنها را قبول خواهید کرد."



فصل 6

- 1 و بعد از آن عیسی به آن طرف دریای جلیل که دریای طبریّه باشد، رفت.
- 2 و جمعی کثیر از عقب او آمدند زیرا آن معجزاتی را که به مریضان می نمود می دیدند.
- 3 آنگاه عیسی به کوهی برآمده، با شاگردان خود در آنجا بنشست.
- 4 و فصّح که عید یهود باشد، نزدیک بود.
- 5 پس عیسی چشمان خود را بالا انداخته، دید که جمعی کثیر به طرف او می آیند. به فیلیپس گفت: "از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟"
- 6 و این را از روی امتحان به او گفت، زیرا خود می دانست که چه باید کرد.
- 7 فیلیپس او را جواب داد که دویست دینار نان اینها را کفایت نکند تا هر يك اندکی بخورند!
- 8 یکی از شاگردانش که اندریاس برادر شمعون پطرس باشد، وی را گفت:
- 9 "در اینجا پسری است که پنج نان جو و دو ماهی دارد. و لیکن این از برای این گروه چه می شود؟"
- 10 عیسی گفت: "مردم را بنشانید." و در آن مکان، گیاه بسیار بود، و آن گروه قریب به پنج هزار مرد بودند که نشستند.
- 11 عیسی نانها را گرفته و شکر نموده، به شاگردان دارد و شاگردان به نشستگان دادند، و همچنین از دو ماهی نیز به قدری که خواستند.
- 12 و چون سیر گشتند، به شاگردان خود گفت: "پاره های باقی مانده را جمع کنید تا چیزی ضایع نشود."
- 13 پس جمع کردند و از پاره های پنج نان جو که خوردندگان زیاده آمده بود، دوازده سبد پر کردند.
- 14 و چون مردمان این معجزه را که از عیسی صادر شده بود دیدند، گفتند که این البته همان نبی است که باید در جهان بیاید!
- 15 و اما عیسی چون دانست که می خواهند بیایند و او را به زور برده، پادشاه سازند، باز تنها به کوه برآمد.
- 16 و چون شام شدن شاگردانش به جانب دریا پایین رفتند،
- 17 و به کشتی سوار شده، به آنطرف دریا به کفرناحوم روانه شدند. و چون تاریک شد عیسی هنوز نزد ایشان نیامده بود.
- 18 و دریا بواسطه وزیدن باد شدید به تلاطم آمد.
- 19 پس وقتی که قریب به بیست و پنج یا سی تیر پرتاب رانده بودند، عیسی را دیدند که بر روی دریا خرامان شده، نزدیک کشتی می آید. پس ترسیدند.
- 20 او بدیشان گفت: "من هستم، مترسید!"

- 21 و چون می خواستند او را در کشتی بیاوند، در ساعت کشتی به آن زمینی که عزم آن بودند، رسید.
- 22 بامدادان گروهی که به آن طرف دریا ایستاده بودند، دیدند که هیچ زورقی نبود از آن که شاگردان او داخل آن شده بودند و عیسی با شاگردان خود داخل آن زورق نشده، بلکه شاگردانش تنها رفته بودند.
- 23 لیکن زورقهای دیگر از طبریه آمد، نزدیک به آنجایی که نان خورده بودند بعد از آنکه خداوند شکر گفته بود.
- 24 پس چون آن گروه دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند، ایشان نیز به کشتیها سوار شده، در طلب عیسی به کفرناحوم آمدند.
- 25 و چون او را در آن طرف دریا یافتند، بدو گفتند: "ای استاد کی به اینجا آمدی؟"
- 26 عیسی در جواب ایشان گفت: "آمین آمین به شما می گویم که مرا می طلبید نه بسبب معجزاتی که دیدید، بلکه بسبب آن نان که خوردید و سیر شدید.
- 27 کار بکنید نه برای خوراک فانی بلکه برای خوراکی که تا حیات جاودانی باقی است که پسر انسان آن را به شما عطا خواهد کرد، زیرا خدای پدر بر او مهر زده است."
- 28 بدو گفتند: "چه کنیم تا اعمال خدا را بجا آورده باشیم؟"
- 29 عیسی در جواب ایشان گفت: "عمل خدا این است که به آن کسی که او فرستاد، ایمان بیاورید."
- 30 بدو گفتند: "چه معجزه می نمایی تا آن را دیده به تو ایمان آوریم؟ چه کار میکنی؟"
- 31 پدران ما در بیابان من را خوردند، چنانکه مکتوب است که از آسمان بدیشان نان عطا کرد تا بخورند."
- 32 عیسی بدیشان گفت: "آمین آمین به شما می گویم که موسی نان را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما می دهد.
- 33 زیرا که نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان حیات می بخشد."
- 34 آنگاه بدو گفتند: "ای خداوند این نان را پیوسته به ما بده."
- 35 عیسی بدیشان گفت: "من نان حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آرد، هرگز تشنه نگردد.
- 36 لیکن به شما گفتم که مرا هم دیدید و ایمان نیاوردید.
- 37 هر آنچه پدر به من عطا کند، به جانب من آید و هر که به جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود.
- 38 زیرا از آسمان نزول کردم نه تا به اراده خود عمل کنم، بلکه به اراده فرستنده خود.

- 39 و اراده پدری که مرا فرستاد این است که از آنچه به من عطا کرد، چیزی تلف نکنم بلکه در روز بازپسین آن را برخیزانم.
- 40 و اراده فرستنده من این است که هر که پسر را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید."
- 41 پس یهودیان درباره او مهمه کردند زیرا گفته بود: "من هستم آن نانی که از آسمان نازل شد."
- 42 و گفتند: "آیا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را میشناسیم؟ پس چگونه می گوید که از آسمان نازل شدم؟"
- 43 عیسی در جواب ایشان گفت: "با یکدیگر مهمه مکنید."
- 44 کسی نمی تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.
- 45 در انبیا مکتوب است که همه از خدا تعلیم خواهند یافت. پس هر که از پدر شنید و تعلیم یافت نزد من می آید.
- 46 نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، جز آن کسی که از جانب خداست، او پدر را دیده است.
- 47 آمین آمین به شما می گویم هر که به من ایمان آرد، حیات جاودانی دارد.
- 48 من نان حیات هستم.
- 49 پدران شما در بیابان من را خوردند و مردند.
- 50 این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد نمیرد.
- 51 من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطا می کنم جسم من است که آن را بجهت حیات جهان می بخشم."
- 52 پس یهودیان با یکدیگر مخاصمه کرده، می گفتند: "چگونه این شخص میتواند جسد خود را به ما دهد تا بخوریم؟"
- 53 عیسی بدیشان گفت: "آمین آمین به شما می گویم اگر جسد پسر انسان را نخورد و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید.
- 54 و هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشید، حیات جاودانی دارد و من در روز آخر او را خواهم برخیزانید.
- 55 زیرا که جسد من، خوردنی حقیقی و خون من، آشامیدنی حقیقی است.
- 56 پس هر که جسد مرا می خورد و خون مرا می نوشد، در من می ماند و من در او.
- 57 چنانکه پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، همچنین کسی که مرا بخورد او نیز به من زنده می شود.

58 این است نانی که از آسمان نازل شد، بلکه هر که این نان را بخورد تا به ابد زنده ماند."

59 این سخن را وقتی که در کفر ناحوم تعلیم می داد، در کنیسه گفت.

60 آنگاه بسیاری از شاگردان او چون این را شنیدند گفتند: "این کلام سخت است. که می تواند آن را بشنود؟"

61 چون عیسی در خود دانست که شاگردانش در این امر مهمه می کنند، بدیشان گفت: "آیا این شما را لغزش می دهد؟"

62 پس اگر پسر انسان را بینید که به جاییکه اول بود صعود می کند چه؟

63 روح است که زنده می کند و اما از جسد فایده ای نیست. کلامی که من به شما می گویم، روح و حیات است.

64 و لیکن بعضی از شما هستند که ایمان نمی آورند. زیرا که عیسی از ابتدا می دانست کیانند که ایمان نمی آورند و کیست که او را تسلیم خواهد کرد.

65 پس گفت: "از این سبب به شما گفتم که کسی نزد من نمی تواند آمد مگر آنکه پدر من، آن را بدو عطا کند."

66 در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند.

67 آنگاه عیسی به آن دوازده گفت: "آیا شما نیز می خواهید بروید؟"

68 شمعون پطرس به او جواب داد: "خداوندا نزد که برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است."

69 و ما ایمان آورده و شناخته ایم که تو مسیح پسر خدای حای هستی."

70 عیسی بدیشان جواب داد: "آیا من شما دوازده را برنگزیدم و حال آنکه یکی از شما ابلیسی است."

71 و این را درباره یهودا پسر شمعون اسخریوطی گفت، زیرا او بود که میبایست تسلیم کننده وی بشود و یکی از آن دوازده بود.



فصل 7

- 1 و بعد از آن عیسی در جلیل می گشت زیرا نمی خواست در یهودیه راه رود چونکه یهودیان قصد قتل او می داشتند.
- 2 و عید یهود که عید خیمه ها باشد نزدیک بود.
- 3 پس برادرانش بدو گفتند: "از اینجا روانه شده، به یهودیه برو تا شاگردانت نیز آن اعمالی را که تو می کنی ببینند،
- 4 زیرا هر که می خواهد آشکار شود در پنهانی کار نمی کند. پس اگر این کارها را می کنی، خود را به جهان بنما."
- 5 زیرا که برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند.
- 6 آنگاه عیسی بدیشان گفت: "وقت من هنوز نرسیده، اما وقت شما همیشه حاضر است."
- 7 جهان نمی تواند شما را دشمن دارد و لیکن مرا دشمن می دارد، زیرا که من بر آن شهادت می دهم که اعمالش بد است.
- 8 شما برای این عید بروید. من حال به این عید نمی آیم زیرا که وقت من هنوز تمام نشده است."
- 9 چون این را بدیشان گفت، در جلیل توقف نمود.
- 10 لیکن چون برادرانش برای عید رفته بودند، او نیز آمد، نه آشکار بلکه در خفا.
- 11 اما یهودیان در عید او را جستجو نموده، می گفتند که او کجا است.
- 12 و در میان مردم درباره او همه بسیار بود. بعضی می گفتند که مردی نیکو است و دیگران می گفتند نی بلکه گمراه کننده قوم است.
- 13 و لیکن بسبب ترس از یهود، هیچ کس درباره او ظاهراً حرف نمی زد.
- 14 و چون نصف عید گذشته بود، عیسی به هیکل آمده، تعلیم می داد.
- 15 و یهودیان تعجب نموده گفتند: "این شخص هرگز تعلیم نیافته، چگونه کتب را می داند؟"
- 16 عیسی در جواب ایشان گفت: "تعلیم من از من نیست، بلکه از فرستنده من.
- 17 اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آورد، درباره تعلیم خواهد دانست که از خدا است یا آنکه من از خود سخن می رانم.
- 18 هر که از خود سخن گوید، جلال خود را طالب بود و اما هر که طالب جلال فرستنده خود باشد، او صادق است و در او ناراستی نیست.
- 19 آیا موسی تورات را به شما نداده است و حال آنکه کسی از شما نیست که به تورات عمل کند. از برای چه می خواهید مرا به قتل رسانید؟"
- 20 آنگاه همه در جواب گفتند: "تو دیو داری! کی اراده دارد که تو را بکشد؟"

- 21 عیسی در جواب ایشان گفت: "یک عمل نمودم و همه شما از آن متعجب شدید.
- 22 موسی ختنه را به شما داد نه آنکه از موسی باشد بلکه از اجداد و در روز سبت مردم را ختنه می کنید.
- 23 پس اگر کسی در روز سبت مختون شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا بر من خشم می آرید از آن سبب که در روز سبت شخصی را شفای کامل دادم؟
- 24 بحسب ظاهر داوری مکنید بلکه به راستی داوری نمایید."
- 25 پس بعضی از اهل اورشلیم گفتید: "آیا این آن نیست که قصد قتل او دارند؟
- 26 و اینک آشکارا حرف می زند و بدو هیچ نمی گویند یا روسا یقیناً می دانند که او در حقیقت مسیح است؟
- 27 لیکن این شخص را می دانیم از کجا است، اما مسیح چون آید هیچ کس نمیشناسد که از کجا است."
- 28 و عیسی چون در هیکل تعلیم می داد، ندا کرده، گفت: "مرا می شناسید و نیز می دانید از کجا هستم و از خود نیامده ام بلکه فرستنده من حق است که شما او را نمی شناسید.
- 29 اما من او را می شناسم زیرا که از او هستم و او مرا فرستاده است."
- 30 آنگاه خواستند او را گرفتار کنند و لیکن کسی بر او دست نینداخت زیرا که ساعت او هنوز نرسیده بود.
- 31 آنگاه بسیار از آن گروه بدو ایمان آوردند و گفتند: "آیا چون مسیح آید، معجزات بیشتر از اینها که این شخص می نماید، خواهد نمود؟"
- 32 چون فریسیان شنیدند که خلق درباره او این همه می کنند، فریسیان و روسای گهنة خادمان فرستادند تا او را بگیرند.
- 33 آنگاه عیسی گفت: "اندک زمانی دیگر با شما هستم، بعد نزد فرستنده خود میروم.
- 34 و مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و آنجایی که من هستم شما نمیتوانید آمد."
- 35 پس یهودیان با یکدیگر گفتند: "او کجا می خواهد برود که ما او را نمی یابیم؟ آیا اراده دارد به سوی پراکندگان یونانیان رود و یونانیان را تعلیم دهد؟
- 36 این چه کلامی است که گفت مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و جایی که من هستم شما نمی توانید آمد؟"
- 37 و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت: "هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد.
- 38 کسی که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می گوید، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد."

39 اما این را گفت درباره روح که هر که به او ایمان آرد او را خواهد یافت زیرا که روح القدس هنوز عطا نشده بود، چونکه عیسی تا به حال جلال نیافته بود.

40 آنگاه بسیار از آن گروه، چون این کلام را شنیدند، گفتند: "در حقیقت این شخص همان نبی است."

41 و بعضی گفتند: "او مسیح است." و بعضی گفتند: "مگر مسیح از جلیل خواهد آمد؟"

42 آیا کتاب نگفته است که از نسل داود و از بیت لحم، ده ای که داود در آن بود مسیح ظاهر خواهد شد؟"

43 پس درباره او در میان مردم اختلاف افتاد.

44 و بعضی از ایشان خواستند او را بگیرند و لیکن هیچ کس بر او دست نینداخت.

45 پس خادمان نزد روسای کهنه و فریسیان آمدند. آنها بدیشان گفتند: "برای چه او را نیاوردید؟"

46 خادمان در جواب ایشان گفتند: "هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است!"

47 آنگاه فریسیان در جواب ایشان گفتند: "آیا شما نیز گمراه شده اید؟"

48 مگر کسی از سرداران یا از فریسیان به او ایمان آورده است؟

49 و لیکن این گروه که شریعت را نمی دانند، ملعون می باشند."

50 نیکودیموس، آنکه در شب نزد او آمده و یکی از ایشان بود، بدیشان گفت:

51 "آیا شریعت ما بر کسی فتوی می دهد، جز آنکه اول سخن او را بشنوند و کار او را دریافت کنند؟"

52 ایشان در جواب وی گفتند: "مگر تو نیز جلیلی هستی؟ تفحص کن و ببین زیرا که هیچ نبی از جلیل برنخاسته است." پس هر يك به خانه خود رفتند.



فصل 8

- 1 اما عیسی به کوه زیتون رفت.
- 2 و بامدادان باز به هیکل آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشسته، ایشان را تعلیم می داد.
- 3 که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته،
- 4 بدو گفتند: "ای استاد، این زن در عین عمل زنا گرفته شد
- 5 و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند، اما تو چه می گویی؟"
- 6 و این را از روی امتحان بدو گفتند تا ادعایی بر او پیدا کنند. اما عیسی سر به زیر افکنده، به انگشت خود بر روی زمین می نوشت.
- 7 و چون سوال کردن الحال می نمودند، راست شده، بدیشان گفت: "هر که از شما گناه ندارد اوّل بر او سنگ اندازد."
- 8 و باز سر به زیر افکنده، بر زمین می نوشت.
- 9 پس چون شنیدند، از ضمیر خود ملزم شده، از مشایخ شروع کرده تا به آخر يك بيرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود.
- 10 پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را ندید، بدو گفت: "ای زن آن مدعیان تو کجا شدند؟ آیا هیچ کس بر تو فتوا نداد؟"
- 11 گفت: "هیچ کس ای آقا." عیسی گفت: "من هم بر تو فتوا نمی دهم برو و دیگر گناه مکن."
- 12 پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده گفت: "من نور عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالك نشود بلکه نور حیات را یابد."
- 13 آنگاه فریسیان بدو گفتند: "تو بر خود شهادت می دهی، پس شهادت تو راست نیست."
- 14 عیسی در جواب ایشان گفت: "هر چند من بر خود شهادت می دهم، شهادت من راست است زیرا که می دانم از کجا آمده ام و به کجا خواهم رفت، لیکن شما نمی دانید از کجا آمده ام و به کجا می روم."
- 15 شما بحسب جسم حکم می کنید اما من بر هیچ کس حکم نمی کنم.
- 16 و اگر من حکم دهم، حکم من راست است، از آنرو که تنها نیستم بلکه من و پدری که مرا فرستاد.
- 17 و نیز در شریعت شما مکتوب است که شهادت دوکس حقّ است.
- 18 من بر خود شهادت می دهم و پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت میدهد."

- 19 بدو گفتند: "پدر تو کجاست؟" عیسی جواب داد که نه مرا می شناسید و نه پدر مرا. هرگاه مرا می شناختید پدر مرا نیز می شناختید.
- 20 و این کلام را عیسی در بیت المال گفت، وقتی که در هیكل تعلیم می داد، و هیچ کس او را نگرفت بجهت آنکه ساعت او هنوز نرسیده بود.
- 21 باز عیسی بدیشان گفت: "من می روم و مرا طلب خواهید کرد و در گناهان خود خواهید مرد و جایی که من می روم شما نمی توانید آمد." 22
- 22 یهودیان گفتند: "آیا اراده قتل خود دارد که می گوید به جایی خواهیم رفت که شما نمی توانید آمد؟"
- 23 ایشان را گفت: "شما از پایین می باشید اما من از بالا. شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم.
- 24 از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم، در گناهان خود خواهید مرد."
- 25 بدو گفتند: "تو کیستی؟" عیسی بدیشان گفت: "همانم که از اول نیز به شما گفتم.
- 26 من چیزهای بسیار دارم که درباره شما بگویم و حکم کنم، لکن آنکه مرا فرستاد حق است و من آنچه از او شنیده ام، به جهان می گویم."
- 27 ایشان نفهمیدند که بدیشان درباره پدر سخن می گوید.
- 28 عیسی بدیشان گفت: "وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی کنم بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد تکلم می کنم.
- 29 و او که مرا فرستاد، با من است و پدر مرا تنها نگذارده است زیرا که من همیشه کارهای پسندیده او را بجا می آورم."
- 30 چون این را بگفت، بسیاری بدو ایمان آوردند.
- 31 پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند، گفت: "اگر شما در کلام من بمانید، فی الحقیقه شاگرد من خواهید شد
- 32 و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد."
- 33 بدو جواب دادند که اولاد ابراهیم می باشیم و هرگز هیچ کس را غلام نبوده ایم. پس چگونه تو می گویی که آزاد خواهید شد؟
- 34 عیسی در جواب ایشان گفت: "آمین آمین به شما می گویم هر که گناه می کند، غلام گناه است.
- 35 و غلام همیشه در خانه نمی ماند، اما پسر همیشه می ماند.
- 36 پس اگر پسر شما را آزاد کند، درحقیقت آزاد خواهید بود.
- 37 می دانم که اولاد ابراهیم هستید، لیکن می خواهید مرا بکشید زیرا کلام من در شما جای ندارد.

38 من آنچه نزد پدر خود دیده ام میگویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده اید میکنید."

39 در جواب او گفتند: "پدر ما ابراهیم است." عیسی بدیشان گفت: "اگر اولاد ابراهیم می بودید، اعمال ابراهیم را بجا می آوردید."

40 ولیکن الآن می خواهید مرا بکشید و من شخصی هستم که با شما به راستی که از خدا شنیده ام تکلم می کنم. ابراهیم چنین نکرد.

41 شما اعمال پدر خود را بجا می آورید." بدو گفتند که ما از زنا زاییده نشده ایم. یک پدر داریم که خدا باشد.

42 عیسی به ایشان گفت: "اگر خدا پدر شما می بود، مرا دوست می داشتید زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده ام زیرا که من از پیش خود نیامده ام بلکه او مرا فرستاده است."

43 برای چه سخن مرا نمی فهمید؟ از آنچه که کلام مرا نمی توانید بشنوید.

44 شما از پدر خود ابلیس می باشید و خواهشهای پدر خود را می خواهید به عمل آرید. او از اول قاتل بود و در راستی ثابت نمی باشد، از آنچه که در او راستی نیست.

45 و اما من از این سبب که راست می گویم، مرا باور نمی کنید.

46 کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ پس اگر راست می گویم، چرا مرا باور نمی کنید؟

47 کسی که از خدا است، کلام خدا را می شنوید و از این سبب شما نمی شنوید که از خدا نیستید."

48 پس یهودیان در جواب او گفتند: "آیا ما خوب نگفتیم که تو سامری هستی و دیو داری؟"

49 عیسی جواب داد که: "من دیو ندارم، لکن پدر خود را حرمت می دارم و شما مرا بی حرمت می سازید."

50 من جلال خود را طالب نیستم، کسی هست که می طلبد و داوری می کند.

51 آمین آمین به شما می گویم، اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد دید."

52 پس یهودیان بدو گفتند: "الآن دانستیم که دیو داری! ابراهیم و انبیا مردند و تو می گویی اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد چشید؟"

53 آیا تو از پدر ما ابراهیم که مرد و انبیایی که مردند بزرگتر هستی؟ خود را که می دانی؟"

54 عیسی جواب داد: "اگر خود را جلال دهم، جلال من چیزی نباشد. پدر من آن است که مرا جلال می بخشد، آنکه شما می گوئید خدای ما است."

- 10 بدو گفتند: "پس چگونه چشمان تو باز گشت؟"
- 11 او جواب داد: "شخصی که او را عیسی می گویند، گل ساخت و بر چشمان من مالیده، به من گفت به حوض سیلوحا برو و بشوی. آنگاه رفتم و شسته بینا گشتم."
- 12 به وی گفتند: "آن شخص کجا است؟" گفت: "نمی دانم."
- 13 پس او را که پیشتر کور بود، نزد فریسیان آوردند.
- 14 و آن روزی که عیسی گل ساخته، چشمان او را باز کرد، سبّت بود.
- 15 آنگاه فریسیان نیز از او سوال کردند که چگونه بینا شدی؟ بدیشان گفت: "گل به چشمهای من گذارد. پس شستم و بینا شدم."
- 16 بعضی از فریسیان گفتند: "آن شخص از جانب خدا نیست، زیرا که سبّت را نگاه نمی دارد." دیگران گفتند: "چگونه شخص گناهکار می تواند مثل این معجزات ظاهر سازد." و در میان ایشان اختلاف افتاد.
- 17 باز بدان کور گفتند: "تو درباره او چه می گویی که چشمان تو را بینا ساخت؟" گفت: "نبی است."
- 18 لیکن یهودیان سرگذشت او را باور نکردند که کور بوده و بینا شده است، تا آنکه پدر و مادر آن بینا شده را طلبیدند.
- 19 و از ایشان سوال کرده، گفتند: "آیا این است پسر شما که می گوئید کور متولد شده؟ پس چگونه الحال بینا گشته است؟"
- 20 پدر و مادر او در جواب ایشان گفتند: "می دانیم که این پسر ما است و کور متولد شده."
- 21 لیکن الحال چطور می بیند، نمی دانیم و نمی دانیم که چشمان او را باز نموده. او بالغ است از وی سوال کنید تا او احوال خود را بیان کند."
- 22 پدر و مادر او چنین گفتند زیرا که از یهودیان می ترسیدند، از آنرو که یهودیان با خود عهد کرده بودند که هر که اعتراف کند که او مسیح است، از کنیسه بیرونش کنند.
- 23 و از اینجهت والدین او گفتند او بالغ است از خودش بپرسید.
- 24 پس آن شخص را که کور بود، باز خوانده، بدو گفتند: "خدا را تمجید کن. ما می دانیم که این شخص گناهکار است."
- 25 او جواب داد: "گناهکار است نمی دانم. يك چیز میدانم که کور بودم و الآن بینا شده ام."
- 26 باز بدو گفتند: "با تو چه کرد و چگونه چشمهای تو را باز کرد؟"
- 27 ایشان را جواب داد که: "الآن به شما گفتم. نشنیدید؟ و برای چه باز میخواهید بشنوید؟ آیا شما نیز اراده دارید شاگرد او بشوید؟"
- 28 پس او را دشنام داده، گفتند: "تو شاگرد او هستی. ما شاگرد موسی میباشیم."

فصل 10

- 1 "آمین آمین به شما می گویم هر که از در به آغل گوسفند داخل نشود بلکه از راه دیگر بالا رود، او دزد و راهزن است.
- 2 و اما آنکه از در داخل شود، شبان گوسفندان است.
- 3 دربان بجهت او می گشاید و گوسفندان آواز او را می شنوند و گوسفندان خود را نام بنام می خواند و ایشان بیرون می برد.
- 4 و وقتی که گوسفندان خود را بیرون برد، پیش روی ایشان می خرامد و گوسفندان از عقب او می روند، زیرا که آواز او را می شناسند.
- 5 لیکن غریب را متابعت نمی کنند، بلکه از او می گریزند زیرا که آواز غریبان را نمی شناسند."
- 6 و این مثل را عیسی برای ایشان آورد، اما ایشان نفهمیدند که چه چیز بدیشان می گوید.
- 7 آنگاه عیسی بدیشان باز گفت: "آمین آمین به شما می گویم که من در گوسفندان هستم.
- 8 جمیع کسانی که پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند، لیکن گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند.
- 9 من در هستم! هر که از من داخل گردد، نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علفه یابد.
- 10 دزد نمی آید مگر آنکه بدزدد و بکشد و هلاک کند. من آدمم تا ایشان حیات یابند و آن را زیادتیر حاصل کنند.
- 11 من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می نهد.
- 12 اما مزدوری که شبان نیست و گوسفندان از آن او نمی باشند، چون بیند که گرگ می آید، گوسفندان را گذاشته، فرار می کند و گرگ گوسفندان را می گیرد و پراکنده می سازد.
- 13 مزدور می گریزد چونکه مزدور است و به فکر گوسفندان نیست.
- 14 من شبان نیکو هستم و خاصان خود را می شناسم و خاصان من مرا میشناسند
- 15 چنانکه پدر مرا می شناسد و من پدر را می شناسم و جان خود را در راه گوسفندان می نهم.
- 16 و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند. باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد.
- 17 و از این سبب پدر مرا دوست می دارد که من جان خود را می نهم تا آن را بازگیرم.

- 18 کسی آن را از من نمی گیرد، بلکه من خود آن را می نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را باز گیرم. این حکم را از پدر خود یافتم."
- 19 باز به سبب این کلام، در میان یهودیان اختلاف افتاد.
- 20 بسیاری از ایشان گفتند که دیو دارد و دیوانه است. برای چه بدو گوش می دهید؟"
- 21 دیگران گفتند که این سخنان دیوانه نیست. آیا دیو می تواند چشم کوران را باز کند؟
- 22 پس در اورشلیم، عید تجدید شد و زمستان بود.
- 23 و عیسی در هیکل، در رواق سلیمان می خرامید.
- 24 پس یهودیان دور او را گرفته، بدو گفتند: "تا کی ما را متردد داری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو."
- 25 عیسی بدیشان جواب داد: "من به شما گفتم و ایمان نیاوردید. اعمالی که به اسم پدر خود بجا می آورم، آنها برای من شهادت می دهد.
- 26 لیکن شما ایمان نمی آورید زیرا از گوسفندان من نیستید، چنانکه به شما گفتم.
- 27 گوسفندان من آواز مرا می شنوند و من آنها را می شناسم و مرا متابعت میکنند.
- 28 و من به آنها حیات جاودانی می دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ کس آنها را از دست من نخواهد گرفت.
- 29 پدری که به من داد از همه بزرگتر است و کسی نمی تواند از دست پدر من بگیرد.
- 30 من و پدر يك هستیم."
- 31 آنگاه یهودیان باز سنگها را برداشتند تا او را سنگسار کنند.
- 32 عیسی بدیشان جواب داد: "از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم. به سبب کدام يك از آنها مرا سنگسار می کنید؟"
- 33 یهودیان در جواب گفتند: "به سبب عمل نیک تو را سنگسار نمی کنیم بلکه به سبب کفر، زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می خوانی."
- 34 عیسی در جواب ایشان گفت: "آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید؟"
- 35 پس اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد،
- 36 آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، بدو می گویند کفر می گویی، از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم؟"
- 37 اگر اعمال پدر خود را بجا نمی آورم به من ایمان میاورید.

- 9 عیسی جواب داد: "آیا ساعتهای روز دوازده نیست؟ اگر کسی در روز راه رود لغزش نمی خورد زیرا که نور این جهان را می بیند.
- 10 و لیکن اگر کسی در شب راه رود لغزش خورد زیرا که نور در او نیست."
- 11 این را گفت و بعد از آن به ایشان فرمود: "دوست ما ایلعازر در خواب است. اما می روم تا او را بیدار کنم."
- 12 شاگردان او گفتند: "ای آقا اگر خوابیده است، شفا خواهد یافت."
- 13 اما عیسی درباره موت او سخن گفت و ایشان گمان بردند که از آرامی خواب می گوید.
- 14 آنگاه عیسی علانیه بدیشان گفت: "ایلعازر مرده است.
- 15 و برای شما خشنود هستم که در آنجا نبودم تا ایمان آرید ولکن نزد او برویم."
- 16 پس تو ما که به معنی توام باشد، به همشاگردان خود گفت: "ما نیز برویم تا با او بمیریم."
- 17 پس چون عیسی آمد، یافت که چهار روز است در قبر می باشد.
- 18 و بیت عنیا نزدیک اورشلیم بود، قریب به پانزده تیر پرتاب.
- 19 و بسیاری از یهود نزد مرتا و مریم آمده بودند تا بجهت برادرشان، ایشان را تسلی دهند.
- 20 و چون مرتا شنید که عیسی می آید، او را استقبال کرد. لیکن مریم در خانه نشسته ماند.
- 21 پس مرتا به عیسی گفت: "ای آقا اگر در اینجا می بودین برادر من نمی مرد.
- 22 و لیکن الان نیز می دانم که هر چه از خدا طلب کنی، خدا آن را به تو خواهد داد."
- 23 عیسی بدو گفت: "برادر تو خواهد برخاست."
- 24 مرتا به وی گفت: "می دانم که در قیامت روز بازپسین خواهد برخاست."
- 25 عیسی بدو گفت: "من قیامت و حیات هستم هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد.
- 26 و هر که زنده بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می کنی؟"
- 27 او گفت: "بلی ای آقا، من ایمان دارم که تویی مسیح پسر خدا که در جهان آینده است."
- 28 و چون این را گفت، رفت و خواهر خود مریم را در پنهانی خوانده، گفت: "استاد آمده است و تو را می خواند."
- 29 او چون این را بشنید، بزودی برخاسته، نزد او آمد.

30 و عیسی هنوز وارد ده نشده بود، بلکه در جایی بود که مرتا او را ملاقات کرد.

31 و یهودیانی که در خانه با او بودند و او را تسلی می دادند، چون دیدند که مریم برخاسته، به تعجیل بیرون می رود، از عقب او آمده، گفتند: "به سر قبر می رود تا در آنجا گریه کند."

32 و مریم چون به جایی که عیسی بود رسید، او را دیده، بر قدمهای او افتاد و بدو گفت: "ای آقا اگر در اینجا می بودی، برادر من نمی مرد."

33 عیسی چون او را گریان یافت، در روح خود بشدت مکدر شده، مضطرب گشت.

34 و گفت: "او را کجا گذارده اید؟" به او گفتند: "ای آقا بیا و ببین."

35 عیسی بگریست.

36 آنگاه یهودیان گفتند: "بنگرید چقدر او را دوست می داشت!"

37 بعضی از ایشان گفتند: "آیا این شخص که چشمان کور را باز کرد، نتوانست امر کند که این مرد نیز نمیرد؟"

38 پس عیسی باز بشدت در خود مکدر شده، نزد قبر آمد و آن غاری بود، سنگی بر سرش گذارده،

39 عیسی گفت: "سنگ را بردارید." مرتا خواهر میت بدو گفت: "ای آقا الان متعفن شده، زیرا که چهار روز گذشته است."

40 عیسی به وی گفت: "آیا به تو نگفتم اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید؟"

41 پس سنگ را از جایی که میت گذاشته شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا انداخته، گفت: "ای پدر، تو را شکر می کنم که سخن مرا شنیدی

42 و من می دانستم که همیشه سخن مرا می شنوی، و لکن بجهت خاطر این گروه که حاضرند گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی."

43 چون این را گفت، به آواز بلند ندا کرد: "ای ایلعازر، بیرون بیا."

44 در حال آن مرده دست و پای به کفن بسته بیرون آمد و روی او به دستمالی پیچیده بود. عیسی بدیشان گفت: "او را باز کنید و بگذارید برود."

45 آنگاه بسیار از یهودیان که با مریم آمده بودند، چون آنچه عیسی کرد دیدند، بدو ایمان آوردند.

46 و لیکن بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و ایشان را از کارهایی که عیسی کرده بود آگاه ساختند.

47 پس روسای کهنه و فریسیان شورا نموده، گفتند: "چه کنیم زیرا که این مرد معجزات بسیار می نماید؟"

- 48 اگر او را چنین واگذاریم، همه به او ایمان خواهند آورد و رومیان آمده، جا و قوم ما را خواهند گرفت."
- 49 یکی از ایشان، قیافا نام که در آن سال رئیس کهنه بود، بدیشان گفت: "شما هیچ نمی دانید
- 50 و فکر نمی کنید که بجهت ما مفید است که يك شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طایفه هلاک نگردند."
- 51 و این را از خود نگفت بلکه چون در آن سال رئیس کهنه بود، نبوت کرد که می بایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد.
- 52 و نه در راه آن طایفه تنها بلکه تا فرزندان خدا را که متفرقتند در یکی جمع کند.
- 53 و از همان روز شورا کردند که او را بکشند.
- 54 پس بعد از آن عیسی در میان یهود آشکارا راه نمی رفت بلکه از آنجا روانه شد به موضعی نزدیک بیابان به شهری که افرایم نام داشت و با شاگردان خود در آنجا توقف نمود.
- 55 چون فصّح یهود نزدیک شد، بسیاری از بلوکات قبل از فصّح به اورشلیم آمدند تا خود را طاهر سازند.
- 56 و در طلب عیسی می بودند و در هیکل ایستاده، به یکدیگر می گفتند: "چه گمان می برید؟ آیا برای عید نمی آید؟"
- 57 اما روسای کهنه و فریسیان حکم کرده بودند که اگر کسی بداند که کجا است اطلاع دهد تا او را گرفتار سازند.



فصل 12

- 1 پس شش روز قبل از عید فصح، عیسی به بیت عنیا آمد جایی که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود.
- 2 و برای او در آنجا شام حاضر کردند و مرتا خدمت می کرد و ایلعازر یکی از مجلسیان با او بود.
- 3 آنگاه مریم رطلی از عطر سنبل خالص گرانها گرفته، پایهای عیسی را تدهین کرد و پایهای او را از مویهای خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد.
- 4 پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اسخریوطی، پسر شمعون که تسلیم کننده وی بود، گفت:
- 5 "برای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد تا به فقرا داده شود؟"
- 6 و این را نه از آنرو گفت که پروای فقرا می داشت، بلکه از آنرو که دزد بود و خریطه در حواله او و از آنچه در آن انداخته می شد برمی داشت.
- 7 عیسی گفت: "او را واگذار زیرا که بجهت روز تکفین من این را نگاه داشته است."
- 8 زیرا که فقرا همیشه با شما می باشند، و اما من همه وقت با شما نیستم."
- 9 پس جمعی کثیر از یهود چون دانستند که عیسی در آنجا است آمدند، نه برای عیسی و بس، بلکه تا ایلعازر را نیز که از مردگانش برخیزانده بود ببینند.
- 10 آنگاه روسای کهنه شورا کردند که ایلعازر را نیز بکشند.
- 11 زیرا که بسیار از یهود بسبب او می رفتند و به عیسی ایمان می آوردند.
- 12 فردای آن روز چون گروه بسیاری که برای عید آمده بودند، شنیدند که عیسی به اورشلیم می آید،
- 13 شاخه های نخل را گرفته، به استقبال او بیرون آمدند و ندا میکردند: "هوشیاعانا مبارک باد پادشاه اسرائیل که به اسم خداوند می آید."
- 14 و عیسی کره الاغی یافته، بر آن سوار شد چنانکه مکتوب است.
- 15 که «ای دختر صهیون مترس، اینک پادشاه تو سوار بر کره الاغی می آید.»
- 16 و شاگردانش اولاً این چیزها را نفهمیدند، لکن چون عیسی جلال یافت، آنگاه به خاطر آوردند که این چیزها درباره او مکتوب است. و همچنان با او کرده بودند.
- 17 و گروهی که با او بودند شهادت دادند که ایلعازر را از قبر خوانده، او را از مردگان برخیزانیده است.
- 18 و بجهت همین نیز آن گروه او را استقبال کردند، زیرا شنیده بودند که آن معجزه را نموده بود.

19 پس فریسیان به یکدیگر گفتند: "نمی بینید که هیچ نفع نمی برید؟ اینک تمام عالم از پی او رفته اند."

20 و از آن کسانی که در عید بجهت عبادت آمده بودند، بعضی یونانی بودند.

21 ایشان نزد فیلیپس که از بیت صیدای جلیل بود آمدند و سوال کرده، گفتند: "ای آقا، میخواهیم عیسی را ببینیم."

22 فیلیپس آمد و به اندریاس گفت و اندریاس و فیلیپس به عیسی گفتند.

23 عیسی در جواب ایشان گفت: "ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد."

24 آمین آمین به شما می گویم اگر دانه گندم که در زمین می افتد نمیرد، تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آورد.

25 کسی که جان خود را دوست دارد، آن را هلاک کند، و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد، تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت.

26 اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و جایی که من می باشم آنجا خادم من نیز خواهد بود، و هر که مرا خدمت کند پدر او را حرمت خواهد داشت.

27 الآن جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر مرا از این ساعت رستگارم کن. لکن بجهت همین امر تا این ساعت رسیده ام.

28 ای پدر اسم خود را جلال بده!" ناگاه صدایی از آسمان در رسید که جلال دادم و باز جلال خواهم داد.

29 پس گروهی که حاضر بودند این را شنیده، گفتند: "رعد شد!" و دیگران گفتند: "فرشته ای با او تکلم کرد!"

30 عیسی در جواب گفت: "این صدا از برای من نیامد، بلکه بجهت شما."

31 الحال داوری این جهان است و الآن رئیس این جهان بیرون افکنده می شود.

32 و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید."

33 و این را گفت کنایه از آن قسم موت که می بایست بمیرد.

34 پس همه به او جواب دادند: "ما از تورات شنیده ایم که مسیح تا به ابد باقی می ماند. پس چگونه تو می گویی که پسر انسان باید بالا کشیده شود؟ کیست این پسر انسان؟"

35 آنگاه عیسی بدیشان گفت: "اندک زمانی نور با شماست. پس مادامی که نور با شماست، راه بروید تا ظلمت شما را فرو نگیرد، و کسی که در تاریکی راه می رود نمی داند به کجا می رود."

36 مادامی که نور با شماست به نور ایمان آورید تا پسران نور گردید. عیسی چون این را بگفت، رفته خود را از ایشان مخفی ساخت.

37 و با اینکه پیش روی ایشان چنین معجزات بسیار نموده بود، بدو ایمان نیاوردند.

- 38 تا کلامی که اشعیا نبی گفت به اتمام رسد: "ای خداوند کست که خبر ما را باور کرد و بازوی خداوند به که آشکار گردید!"
- 39 و از آنجهت نتوانستند ایمان آورد، زیرا که اشعیا نیز گفت:
- 40 "چشمان ایشان را کور کرد و دل‌های ایشان را سخت ساخت تا به چشمان خود نبینند و به دل‌های خود نفهمند و بر نگردند تا ایشان را شفا دهم."
- 41 این کلام را اشعیا گفت وقتی که جلال او را دید و درباره او تکلم کرد.
- 42 لکن با وجود این، بسیار از سرداران نیز بدو ایمان آوردند، اما به سبب فریسیان اقرار نکردند که مبادا از کنیسه بیرون شوند.
- 43 زیرا که جلال خلق را بیشتر از جلال خدا دوست می داشتند.
- 44 آنگاه عیسی ندا کرده، گفت: "آنکه به من ایمان آورد، نه به من بلکه به آنکه مرا فرستاده است، ایمان آورده است."
- 45 و کسی که مرا دیده، فرستنده مرا دیده است.
- 46 من نوری در جهان آمدم تا هر که به من ایمان آورد در ظلمت نماند.
- 47 و اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من بر او داوری نمی کنم زیرا که نیامده ام تا جهان را داوری کنم بلکه تا جهان را نجات بخشم.
- 48 هر که مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که در حق او داوری کند، همان کلامی که گفتم در روز بازپسین بر او داوری خواهد کرد.
- 49 زانرو که من از خود نگفتم، لکن پدری که مرا فرستاد به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم.
- 50 و می دانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من می گویم چنانکه پدر به من گفته است، تکلم می کنم."



فصل 13

- 1 و قبل از عيد فصح چون عیسی دانست که ساعت او رسیده است تا از این جهان به جانب پدر برود، خاصان خود را که در این جهان محبت می نمود، ایشان را تا به آخر محبت نمود.
- 2 و چون شام می خوردند و ابلیس بیش از آن در دل یهودا پسر شمعون اسخریوطی نهاده بود که او را تسلیم کند.
- 3 عیسی با اینکه می دانست که پدر همه چیز را به دست او داده است و از نزد خدا آمده و به جانب خدا می رود
- 4 از شام برخاست و جامه خود را بیرون کرد و دستمالی گرفته، به کمر بست.
- 5 پس آب در لگن ریخته، شروع کرد به شستن پایهای شاگردان و خشکانیدن آنها با دستمالی که بر کمر داشت.
- 6 پس چون به شمعون پطرس رسید، او به وی گفت: "ای آقا تو پایهای مرا میشویی؟"
- 7 عیسی در جواب وی گفت: "آنچه من می کنم الان تو نمی دانی، لکن بعد خواهی فهمید."
- 8 پطرس به او گفت: "پایهای مرا هرگز نخواهی شست." عیسی او را جواب داد: "اگر تو را نشویم تو را من نصیبی نیست."
- 9 شمعون پطرس بدو گفت: "ای آقا نه پایهای مرا و بس، بلکه دستها و سر مرا نیز."
- 10 عیسی بدو گفت: "کسی که غسل یافت محتاج نیست مگر به شستن پایها، بلکه تمام او پاک است. و شما پاک هستید لکن نه همه."
- 11 زیرا که تسلیم کننده خود را می دانست و از این جهت گفت همگی شما پاک نیستید.
- 12 و چون پایهای ایشان را شست، رخت خود را گرفته، باز بنشست و بدیشان گفت: "آیا فهمیدید آنچه به شما کردم؟"
- 13 شما مرا استاد و آقا می خوانید و خوب می گوید زیرا که چنین هستم.
- 14 پس اگر من که آقا و معلم هستم، پایهای شما را شستم، بر شما نیز واجب است که پایهای یکدیگر را بشوید.
- 15 زیرا به شما نمونه ای دادم تا چنانکه من با شما کردم، شما نیز بکنید.
- 16 آمین آمین به شما می گویم غلام بزرگتر از آقای خود نیست و نه رسول از فرستنده خود.
- 17 هرگاه این را دانستید، خوشبحال شما اگر آن را به عمل آرید.

18 درباره جمیع شما نمی گویم، من آنانی را که برگزیده ام می شناسم، لیکن تا کتاب تمام شود. «آنکه با من نان می خورد، پاشنه خود را بر من بلند کرده است.»

19 الآن قبل از وقوع به شما می گویم تا زمانی که واقع شود باور کنید که من هستم.

20 آمین آمین به شما می گویم هر که قبول کند کسی را که می فرستم، مرا قبول کرده، و آنکه مرا قبول کند، فرستنده مرا قبول کرده باشد.

21 چون عیسی این را گفت، در روح مضطرب گشت و شهادت داده، گفت: "آمین آمین به شما می گویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد."

22 پس شاگردان به یکدیگر نگاه می کردند و حیران می بودند که این را درباره که می گوید.

23 و یکی از شاگردان او بود که به سینه عیسی تکیه می زد و عیسی او را محبت می نمود.

24 شمعون پطرس بدو اشاره کرد که بپرسد درباره که این را گفت.

25 پس او در آغوش عیسی افتاده، بدو گفت: "خداوندا کدام است؟"

26 عیسی جواب داد: "آن است که من لقمه را فرو برده، بدو می دهم." پس لقمه را فرو برده، به یهودای اسخریوطی پسر شمعون داد.

27 بعد از لقمه، شیطان در او داخل گشت. آنگاه عیسی وی را گفت: "آنچه میکنی، به زودی بکن."

28 اما این سخن را احدی از مجلسیان نفهمید که برای چه بدو گفت.

29 زیرا که بعضی گمان بردند که چون خریطه نزد یهودا بود، عیسی وی را فرمود تا مایحتاج عید را بخرد یا آنکه چیزی به فقرا بدهد.

30 پس او لقمه را گرفته، در ساعت بیرون رفت و شب بود.

31 چون بیرون رفت عیسی گفت: "الآن پسر انسان جلال یافت و خدا در او جلال یافت."

32 و اگر خدا در او جلال یافت، هرآینه خدا او را در خود جلال خواهد داد و به زودی او را جلال خواهد داد.

33 ای فرزندان، اندک زمانی دیگر با شما هستم و مرا طلب خواهید کرد و همچنان که به یهود گفتم جایی که می روم شما نمی توانید آمد، الآن نیز به شما می گویم.

34 به شما حکمی تازه می دهم که یکدیگر را محبت نمایید، چنانکه من شما را محبت نمودم تا شما نیز یکدیگر را محبت نمایید.

35 به همین همه خواهند فهمید که شاگردان من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید."

36 شمعون پطرس به وی گفت: "ای آقا کجا می روی؟" عیسی جواب داد: "جایی که می روم، الآن نمی توانی از عقب من بیایی و لکن در آخر از عقب من خواهی آمد."

37 پطرس بدو گفت: "ای آقا برای چه الآن نتوانم از عقب تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد."

38 عیسی به او جواب داد: "آیا جان خود را در راه من می نهی؟ آمین آمین به تو می گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد."



فصل 14

- 1 "دل شما مضطرب نشود! به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید.
- 2 در خانه پدر من منزل بسیار است والا به شما می گفتم. می روم تا برای شما مکانی حاضر کنم
- 3 و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، باز می آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می باشم شما نیز باشید.
- 4 و جایی که من می روم می دانید و راه را می دانید."
- 5 تو ما بدو گفت: "ای آقا نمی دانیم کجا می روی پس چگونه راه را توانیم دانست؟"
- 6 عیسی بدو گفت: "من راه و راستی و حیات هستم. هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی آید.
- 7 اگر مرا می شناختید پدر مرا نیز میشناختید و بعد از این او را می شناسید و او را دیده اید."
- 8 فیلیپس به وی گفت: "ای آقا پدر را به ما نشان ده که ما را کافی است."

9 عیسی بدو گفت: "ای فیلیپس در این مدت با شما بوده ام، آیا مرا نشناخته ای؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده است. پس چگونه تو می گویی پدر را به ما نشان ده؟"

10 آیا باور نمی کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنهایی که من به شما می گویم از خود نمی گویم، لکن پدری که در من ساکن است، او این اعمال را می کند.

11 مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است والا مرا به سبب آن اعمال تصدیق کنید.

12 آمین آمین به شما می گویم هر که به من ایمان آورد، کارهایی را که من میکنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر میروم.

13 و هر چیزی را که به اسم من سوال کنید بجا خواهم آورد تا پدر در پسر جلال یابد.

14 اگر چیزی به اسم من طلب کنید من آن را بجا خواهم آورد.

15 اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید.

16 و من از پدر سوال می کنم و تسلی دهنده ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند

17 یعنی روح راستی که جهان نمی تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی بیند و نمی شناسد و اما شما او را می شناسید، زیرا که با شما می ماند و در شما خواهد بود.

18 شما را یتیم نمی گذارم نزد شما می آیم.

19 بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی بیند و اما شما مرا می بینید و از این جهت که من زنده ام، شما هم خواهید زیست.

20 و در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما.

21 هر که احکام مرا دارد و آنها را حفظ کند آن است که مرا محبت می نماید، و آنکه مرا محبت می نماید، پدر من او را محبت خواهد نمود و من او را محبت خواهم نمود و خود را به او ظاهر خواهم ساخت.

22 یهودا، نه آن اسخریوطی، به وی گفت: "ای آقا چگونه می خواهی خود را به ما بنمایی و نه بر جهان؟"

23 عیسی در جواب او گفت: "اگر کسی مرا محبت نماید، کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را محبت خواهد نمود و به سوی او آمده نزد وی مسکن خواهیم گرفت.

- 24 و آنکه مرا محبت نماید، کلام مرا حفظ نمی کند، و کلامی که می شنوید از من نیست بلکه از پدری است که مرا فرستاد.
- 25 این سخنان را به شما گفتم وقتی که با شما بودم.
- 26 لکن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من می فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد.
- 27 سلامتی برای شما می گذارم، سلامتی خود را به شما می دهم. نه چنانکه جهان می دهد، من به شما می دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد.
- 28 شنیده اید که من به شما گفتم می روم و نزد شما می آیم. اگر مرا محبت مینمودید، خوشحال می گشتید که گفتم نزد پدر می روم، زیرا که پدر بزرگتر از من است.
- 29 و الآن قبل از وقوع به شما گفتم تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید.
- 30 بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت، زیرا که رئیس این جهان می آید و در من چیزی ندارد.
- 31 لیکن تا جهان بداند که پدر را محبت می نمایم، چنانکه پدر به من حکم کرد همانطور می کنم. برخیزید از اینجا برویم."



فصل 15

- 1 " من تاك حقیقی هستم و پدر من باغبان است.
- 2 هر شاخه ای درمن که میوه نیاورد، آن را دور می سازد و هر چه میوه آرد آن را پاك می کند تا بیشتر میوه آورد.
- 3 الحال شما به سبب کلامی که به شما گفته ایم پاك هستید.
- 4 در من بمانید و من در شما. همچنانکه شاخه از خود نمی تواند میوه آورد اگر در تاك نماند، همچنین شما نیز اگر در من نمانید.

- 5 من تاك هستم و شما شاخه ها. آنكه در من می ماند و من در او، میوه بسیار می آورد زیرا كه جدا از من هیچ نمی توانید كرد.
- 6 اگر کسی در من نماند، مثل شاخه بیرون انداخته می شود و می خشكد و آنها را جمع كرده، در آتش می اندازند و سوخته می شود.
- 7 اگر در من بمانید و كلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلبید كه برای شما خواهد شد.
- 8 جلال پدر من آشكار می شود به اینکه میوه بسیار بیاورید و شاگرد من بشوید.
- 9 همچنانكه پدر مرا محبت نمود، من نیز شما را محبت نمودم، در محبت من بمانید.
- 10 اگر احكام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند، چنانكه من احكام پدر خود را نگاه داشته ام و در محبت او می مانم.
- 11 این را به شما گفتم تا خوشی من در شما باشد و شادی شما كامل گردد.
- 12 این است حكم من كه یكدیگر را محبت نمایید، همچنان كه شما را محبت نمودم.**
- 13 کسی محبت بزرگتر از این ندارد كه جان خود را بجهت دوستان خود بدهد.
- 14 شما دوست من هستید. اگر آنچه به شما حكم می كنم بجا آرید.
- 15 دیگر شما را بنده نمی خوانم زیرا كه بنده آنچه آفایش می كند نمی داند، لکن شما را دوست خوانده ام زیرا كه هر چه از پدر شنیده ام به شما بیان كردم.
- 16 شما مرا بر نگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و شما را مقرر كردم تا شما بروید و میوه آورید و میوه شما بماند، تا هر چه از پدر به اسم من طلب كنید به شما عطا كند.
- 17 به این چیزها شما را حكم می كنم تا یكدیگر را محبت نمایید.
- 18 اگر جهان شما را دشمن دارد، بدانید كه بیشتر از شما مرا دشمن داشته است.
- 19 اگر از جهان می بودید، جهان خاصان خود را دوست می داشت لکن چونكه از جهان نیستید بلکه من شما را از جهان برگزیده ام، از این سبب جهان با شما دشمنی می كند.
- 20 به خاطر آرید كلامی را كه به شما گفتم. غلام بزرگتر از آقای خود نیست. اگر مرا زحمت دادند، شما را نیز زحمت خواهند داد، اگر كلام مرا نگاه داشتید، كلام شما را هم نگاه خواهند داشت.
- 21 لکن بجهت اسم من جمیع این كارها را به شما خواهند كرد زیرا كه فرستنده مرا نمی شناسند.
- 22 اگر نیامده بودم و به ایشان تكلم نكرده، گناه نمی داشتند، و اما الآن عذری برای گناه خود ندارند.
- 23 هر كه مرا دشمن دارد پدر مرا نیز دشمن دارد.

10 و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود می روم و دیگر مرا نخواهید دید.

11 و اما بر داوری، از آنرو که بر رئیس این جهان حکم شده است.

12 " و بسیاری چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الآن طاقت تحمل آنها را ندارید.

13 و لیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد.

14 او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد.

15 هر چه از آن پدر است، از آن من است. از این جهت گفتم که از آنچه آن من است، می گیرد و به شما خبر خواهد داد.

16 بعد از اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید زیرا که نزد پدر می روم.

17 آنگاه بعضی از شاگردانش به یکدیگر گفتند: "چه چیز است اینکه به ما میگوید که اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید و زیرا که نزد پدر می روم؟"

18 پس گفتند: "چه چیز است این اندکی که می گوید؟ نمی دانیم چه می گوید."

19 عیسی چون دانست که می خواهند از او سوال کنند، بدیشان گفت: "آیا در میان خود از این سوال می کنید که گفتم اندکی دیگر مرا نخواهید دید پس بعد از اندکی باز مرا خواهید دید؟"

20 آمین آمین به شما می گویم که شما گریه و زاری خواهید کرد و جهان شادی خواهد نمود. شما محزون می شوید لکن حزن شما به خوشی مبدل خواهد شد.

21 زن در حین زاییدن محزون می شود، زیرا که ساعت او رسیده است و لیکن چون طفل را زایید، آن زحمت را دیگر یاد نمی آورد به سبب خوشی از اینکه انسانی در جهان تولد یافت.

22 پس شما همچنین الآن محزون می باشید، لکن باز شما را خواهم دید و دل شما خوش خواهد گشت و هیچ کس آن خوشی را از شما نخواهد گرفت.

23 و در آن روز چیزی از من سوال نخواهید کرد. آمین آمین به شما می گویم که هر آنچه از پدر به اسم من طلب کنید، به شما عطا خواهد کرد.

24 تاکنون به اسم من چیزی طلب نکریدید، بطلبید تا بیابید و خوشی شما کامل گردد.

25 این چیزها را به مثلها به شما گفتم، لیکن ساعتی می آید که دیگر به مثلها به شما حرف نمی زنم بلکه از پدر به شما آشکارا خبر خواهم داد.

- 26 در آن روز به اسم من طلب خواهید کرد و به شما نمی گویم که من بجهت شما از پدر سوال می کنم،
- 27 زیرا خود پدر شما را دوست می دارد، چونکه شما مرا دوست داشتید و ایمان آوردید که من از نزد خدا بیرون آمدم.
- 28 از نزد پدر بیرون آمدم و در جهان وارد شدم، و باز جهان را گذارده، نزد پدر می روم."
- 29 شاگردانش بدو گفتند: "هان اکنون علانیه سخن می گویی و هیچ مثل نمی گویی.
- 30 الآن دانستیم که همه چیز را می دانی و لازم نیست که کسی از تو بپرسد. بدین جهت باور می کنیم که از خدا بیرون آمدی."
- 31 عیسی به ایشان جوابداد: "آیا الآن باور می کنید؟
- 32 اینك ساعتی می آید بلکه الآن آمده است که متفرق خواهید شد هر یکی به نزد خاصان خود و مرا تنها خواهید گذارد. لیکن تنها نیستم زیرا که پدر با من است.
- 33 بدین چیزها به شما تکلم کردم تا در من سلامتی داشته باشید. در جهان برای شما زحمت خواهد شد. و لکن خاطر جمع دارید زیرا که من بر جهان غالب شده ام."



فصل 17

- 1 عیسی چون این را گفت، چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده، گفت: "ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا پسرت نیز تو را جلال دهد.
- 2 همچنان که او را بر هر بشری قدرت داده ای تا هر چه بدو داده ای به آنها حیات جاودانی بخشد.
- 3 و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند.

- 4 من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تا بکنم، به کمال رسانیدم.
- 5 و الآن تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.
- 6 اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم. از آن تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند.
- 7 و الآن دانستند آنچه به من داده ای از نزد تو می باشد.
- 8 زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین دانستند که از نزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرا فرستادی.
- 9 من بجهت اینها سوال می کنم و برای جهان سوال نمی کنم، بلکه از برای کسانی که به من داده ای، زیرا که از آن تو می باشند.
- 10 آنچه از آن من است از آن تو است و آنچه از آن تو است از آن من است و در آنها جلال یافته ام.
- 11 بعد از این در جهان نیستم اما اینها در جهان هستند و من نزد تو می آیم. ای پدر قدوس اینها را که به من داده ای، به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند چنانکه ما هستیم.
- 12 مادامی که با ایشان در جهان بودم، من ایشان را به اسم تو نگاه داشتم، و هر کس را که به من داده ای حفظ نمودم که یکی از ایشان هلاک نشد، مگر پسر هلاکت تا کتاب تمام شود.
- 13 و اما الآن نزد تو می آیم و این را در جهان می گویم تا خوشی مرا در خود کامل داشته باشند.
- 14 من کلام تو را به ایشان دادم و جهان ایشان را دشمن داشت زیرا که از جهان نیستند، همچنان که من نیز از جهان نیستم.
- 15 خواهش نمی کنم که ایشان را از جهان ببری، بلکه تا ایشان را از شریر نگاه داری.
- 16 ایشان از جهان نیستند چنانکه من از جهان نمی باشم.
- 17 ایشان را به راستی خود تقدیس نما. کلام تو راستی است.
- 18 همچنان که مرا در جهان فرستادی، من نیز ایشان را در جهان فرستادم.
- 19 و بجهت ایشان من خود را تقدیس می کنم تا ایشان نیز در راستی، تقدیس کرده شوند.
- 20 و نه برای اینها فقط سوال می کنم، بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد.

21 تا همه يك گردند چنانکه تو ای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در ما يك باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی
22 و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا يك باشند چنانکه ما يك هستیم.

23 من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بداند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی چنانکه مرا محبت نمودی.

24 ای پدر می خواهم آنانی که به من داده ای با من باشند در جایی که من میباشم تا جلال مرا که به من داده ای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی.

25 ای پدر عادل، جهان تو را نشناخت، اما من تو را شناختم، و اینها شناخته اند که تو مرا فرستادی.

26 و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبتی که به من نموده ای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم."



فصل 18

- 1 چون عیسی این را بگفت، با شاگردان خود به آن طرف وادی قدرون رفت و در آنجا باغی بود که با شاگردان خود به آن در آمد.
- 2 و یهودا که تسلیم کننده وی بود، آن موضع را می دانست، چونکه عیسی در آنجا با شاگردان خود بارها انجمن می نمود.
- 3 پس یهودا لشکریان و خادمان از نزد روسای کهنه و فریسیان برداشته، با چراغها و مشعلها و اسلحه به آنجا آمد.
- 4 آنگاه عیسی با اینکه آگاه بود از آنچه می بایست بر او واقع شود، بیرون آمده، به ایشان گفت: "که را می طلبید؟"
- 5 به او جواب دادند: "عیسی ناصری را!" عیسی بدیشان گفت: "من هستم!" و یهودا که تسلیم کننده او بود نیز با ایشان ایستاده بود.

- 6 پس چون بدیشان گفت: "من هستم،" برگشته، بر زمین افتادند.
- 7 او باز از ایشان سوال کرد: "که را می طلبید؟" گفتند: "عیسی ناصری را!"
- 8 عیسی جواب داد: "به شما گفتم من هستم! پس اگر مرا می خواهید، اینها را بگذارید بروند!"
- 9 تا آن سخنی که گفته بود تمام گردد که «از آنانی که به من داده ای یکی را گم نکرده ام.»
- 10 آنگاه شمعون پطرس شمشیری را که داشت کشیده، به غلام رئیس کهنه که ملوک نام داشت زده، گوش راستش را برید.
- 11 عیسی به پطرس گفت: "شمشیر خود را غلاف کن! آیا جامی را که پدر به من داده است نوشم؟"
- 12 آنگاه سربازان و سرتیبان و خادمان یهود، عیسی را گرفته، او را بستند.
- 13 و اول او را نزد حنا، پدر زن قیافا که در همان سال رئیس کهنه بود، آوردند.
- 14 و قیافا همان بود که به یهودا اشاره کرده بود که بهتر است يك شخص در راه قوم بمیرد.
- 15 اما شمعون پطرس و شاگردی دیگر از عقب عیسی روانه شدند، و چون آن شاگرد نزد رئیس کهنه معروف بود، با عیسی داخل خانه رئیس کهنه شد.
- 16 اما پطرس بیرون در ایستاده بود. پس آن شاگرد دیگر که آشنای رئیس کهنه بود، بیرون آمده، با دربان گفتگو کرد و پطرس را به اندرون برد.
- 17 آنگاه آن کنیزی که دربان بود، به پطرس گفت: "آیا تو نیز از شاگردان این شخص نیستی؟" گفت: "نیستم!"
- 18 و غلامان و خدام آتش افروخته، ایستاده بودند و خود را گرم می کردند چون که هوا سرد بود، و پطرس نیز با ایشان خود را گرم می کرد.
- 19 پس رئیس کهنه از عیسی درباره شاگردان و تعلیم او پرسید.
- 20 عیسی به او جواب داد که "من به جهان آشکارا سخن گفته ام، من هر وقت در کنیسه و در هیكل، جایی که همه یهودیان پیوسته جمع می شدند، تعلیم میدادم و در خفا چیزی نگفته ام!"
- 21 چرا از من سوال می کنی؟ از کسانی که شنیده اند بپرس که چه چیز بدیشان گفتم! اینك ایشان می دانند آنچه من گفتم!"
- 22 و چون این را گفت، یکی از خادمان که در آنجا ایستاده بود، طپانچه بر عیسی زده گفت: "آیا به رئیس کهنه چنین جواب می دهی؟"
- 23 عیسی بدو جواب داد: "اگر بد گفتم، به بدی شهادت ده، و اگر خوب، برای چه مرا می زنی؟"
- 24 پس حنا او را بسته، به نزد قیافا رئیس کهنه فرستاد.

- 25 و شمعون پطرس ایستاده، خود را گرم می کرد. بعضی بدو گفتند: "آیا تو نیز از شاگردان او نیستی؟" او انکار کرده گفت: "نیستم!"
- 26 پس یکی از غلامان رئیس کهنه که از خویشان آن کس بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت: "مگر من تو را با او در باغ ندیدم؟"
- 27 پطرس باز انکار کرد که در حال خروس بانگ زد.
- 28 بعد عیسی را نزد قیافا به دیوانخانه آوردند و صبح بود و ایشان داخل دیوانخانه نشدند مبادا نجس بشوند بلکه تا فصح را بخورند.
- 29 پس پیلاطس به نزد ایشان بیرون آمده، گفت: "چه دعوی بر این شخص دارید؟"
- 30 در جواب او گفتند: "اگر او بدکار نمی بود، به تو تسلیم نمی کردیم."
- 31 پیلاطس بدیشان گفت: "شما او را بگیرید و موافق شریعت خود بر او حکم نمایید." یهودیان به وی گفتند: "بر ما جایز نیست که کسی را بکشیم."
- 32 تا قول عیسی تمام گردد که گفته بود، اشاره به آن قسم موت که باید بمیرد.
- 33 پس پیلاطس باز داخل دیوانخانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت: "آیا تو پادشاه یهود هستی؟"
- 34 عیسی به او جواب داد: "آیا تو این را از خود می گویی یا دیگران درباره من به تو گفتند؟"
- 35 پیلاطس جواب داد: "مگر من یهود هستم؟ امت تو و روسای کهنه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده ای؟"
- 36 عیسی جواب داد که: "پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می بود، خدام من جنگ می کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست."
- 37 پیلاطس به او گفت: "مگر تو پادشاه هستی؟" عیسی جواب داد: "تو می گویی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولد شدم و بجهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، هر که از راستی است سخن مرا می شنود."
- 38 پیلاطس به او گفت: "راستی چیست؟" و چون این را بگفت، باز به نزد یهودیان بیرون شده، به ایشان گفت: "من در این شخص هیچ عیبی نیافتم."
- 39 و قانون شما این است که در عید فصح بجهت شما يك نفر آزاد کنم. پس آیا می خواهید بجهت شما پادشاه یهود را آزاد کنم؟"
- 40 باز همه فریاد برآورده، گفتند: "او را نی بلکه برنابا را." و برنابا دزد بود.



فصل 19

- 1 پس پیلطس عیسی را گرفته، تازیانه زد.
- 2 و لشکریان تاجی از خار بافته بر سرش گذاردند و جامه ارغوانی بدو پوشانیدند.
- 3 و می گفتند: "سلام ای پادشاه یهود!" و طپانچه بدو می زدند.
- 4 باز پیلطس بیرون آمده، به ایشان گفت: "اینک او را نزد شما بیرون آوردم تا بدانید که در او هیچ عیبی نیافتم."
- 5 آنگاه عیسی با تاجی از خار و لباس ارغوانی بیرون آمد. پیلطس بدیشان گفت: "اینک آن انسان."
- 6 و چون روسای کهنه و خدام او را دیدند، فریاد برآورده، گفتند: "مصلوبش کن! صلیبش کن! صلیبش کن!" پیلطس بدیشان گفت: "شما او را گرفته، مصلوبش سازید زیرا که من در او عیبی نیافتم."
- 7 یهودیان بدو جواب دادند که ما شریعتی داریم و موافق شریعت ما واجب است که بمیرد زیرا خود را پسر خدا ساخته است.
- 8 پس چون پیلطس این را شنید، خوف بر او زیاده مستولی گشت.
- 9 باز داخل دیوانخانه شده، به عیسی گفت: "تو از کجایی؟" اما عیسی بدو هیچ جواب نداد.
- 10 پیلطس بدو گفت: "آیا به من سخن نمی گویی؟ نمیدانی که قدرت دارم تو را صلیب کنم و قدرت دارم آزادت نمایم؟"
- 11 عیسی جواب داد: "هیچ قدرت بر من نمی داشتی اگر از بالا به تو داده نمی شد. و از این جهت آن کس که مرا به تو تسلیم کرد، گناه بزرگتر دارد."
- 12 و از آن وقت پیلطس خواست او را آزاد نماید، لیکن یهودیان فریاد برآورده، می گفتند که اگر این شخص را رها کنی، دوست قیصر نیستی. هر که خود را پادشاه سازد، بر خلاف قیصر سخن گوید.
- 13 پس چون پیلطس این را شنید، عیسی را بیرون آورده، بر مسند حکومت، در موضعی که به بلاط و به عبرانی جباتا گفته می شد، نشست.
- 14 و وقت تهیه فصیح و قریب به ساعت ششم بود. پس به یهودیان گفت: "اینک پادشاه شما."

- 15 ایشان فریاد زدند: "او را بردار، بردار! صلیبش کن!" پیلطس به ایشان گفت: "آیا پادشاه شما را مصلوب کنم؟" روسای کهنه جواب دادند که غیر از قیصر پادشاهی نداریم!
- 16 آنگاه او را بدیشان تسلیم کرد تا مصلوب شود. پس عیسی را گرفته بردند.
- 17 و صلیب خود را برداشته، بیرون رفت به موضعی که به جمجمه مسمی بود و به عبرانی آن را جلجتا می گفتند.
- 18 او را در آنجا صلیب نمودند و دو نفر دیگر را از این طرف و آن طرف و عیسی را در میان.
- 19 و پیلطس تقصیر نامه ای نوشته، بر صلیب گذاردند، و نوشته این بود: «عیسی ناصری پادشاه یهود.»
- 20 و این تقصیر نامه را بسیاری از یهود خواندند، زیرا آن مکانی که عیسی را صلیب کردند، نزدیک شهر بود و آن را به زبان عبرانی و یونانی و لاتینی نوشته بودند.
- 21 پس روسای کهنه یهود به پیلطس گفتند: "منویس پادشاه یهود، بلکه که او گفت منم پادشاه یهود."
- 22 پیلطس جواب داد: "آنچه نوشتم، نوشتم."
- 23 پس لشکریان چون عیسی را صلیب کردند، جامه های او را برداشته، چهار قسمت کردند، هر سپاهی را یک قسمت، و پیراهن را نیز، اما پیراهن درز نداشت، بلکه تماماً از بالا بافته شده بود.
- 24 پس به یکدیگر گفتند: "این را پاره نکنیم بلکه قرعه بر آن بیندازیم تا از آن که شود." تا تمام گردد کتاب که می گوید: "در میان خود جامه های مرا تقسیم کردند و بر لباس من قرعه افکندند." پس لشکریان چنین کردند.
- 25 و پای صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش، مریم زن کلویا و مریم مجدلیه ایستاده بودند.
- 26 چون عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست میداشت ایستاده دید، به مادر خود گفت: "ای زن، اینک پسر تو."
- 27 و به آن شاگرد گفت: "اینک مادر تو." و در همان ساعت آن شاگرد او را به خانه خود برد.
- 28 و بعد چون عیسی دید که همه چیز به انجام رسیده است تا کتاب تمام شود، گفت: "تشنه ام."
- 29 و در آنجا ظرفی پر از سرکه گذارده بود. پس اسفنجی را از سرکه پر ساخته، و بر زوفا گذارده نزدیک دهان او بردند.

- 30 چون عیسی سرکه را گرفت، گفت: "تمام شد." و سر خود را پایین آورده، جان بداد.
- 31 پس یهودیان تا بدنها در روز سبت بر صلیب نماند، چونکه روز تهیه بود و آن سبت، روز بزرگ بود، از پیلاطس درخواست کردند که ساق پایهای ایشان را بشکنند و پایین بیاورند.
- 32 آنگاه لشکریان آمدند و ساقهای آن اول و دیگری را که با او صلیب شده بودند، شکستند.
- 33 اما چون نزد عیسی آمدند و دیدند که پیش از آن مرده است، ساقهای او را نشکستند.
- 34 لیکن یکی از لشکران به پهلوی او نیزه ای زد که در آن ساعت خون و آب بیرون آمد.
- 35 و آن کسی که دید شهادت داد و شهادت او راست است و او می داند که راست می گوید تا شما نیز ایمان آورید.
- 36 زیرا که این واقع شد تا کتاب تمام شود که می گوید: "استخوانی از او شکسته نخواهد شد."
- 37 و باز کتاب دیگر می گوید: "آن کسی را که نیزه زدند خواهند نگریست."
- 38 و بعد از این، یوسف که از اهل رامه و شاگرد عیسی بود، لیکن مخفی به سبب ترس یهود، از پیلاطس خواهش کرد که جسد عیسی را بردارد. پیلاطس این داد. پس آمده، بدن عیسی را برداشت.
- 39 و نیکودیموس نیز که اول در شب نزد عیسی آمده بود، مر مخلوط با عود قریب به صد رطل با خود آورد.
- 40 آنگاه بدن عیسی را برداشته، در کفن با حنوط به رسم تکفین یهود پیچیدند.
- 41 و در موضعی که مصلوب شد باغی بود و در باغ، قبر تازه ای که هرگز هیچ کس در آن دفن نشده بود.
- 42 پس به سبب تهیه یهود، عیسی را در آنجا گذاردند، چونکه آن قبر نزدیک بود.

{}{}{}{}{}{}

فصل 20

- 1 بامدادان در اول هفته، وقتی که هنوز تاریک بود، مریم مجدلیه به سر قبر آمد و دید که سنگ از قبر برداشته شده است.
- 2 پس دوان دوان نزد شمعون پطرس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست می داشت آمده، به ایشان گفت: "خداوند را از قبر برده اند و نمیدانیم او را کجا گذارده اند."
- 3 آنگاه پطرس و آن شاگرد دیگر بیرون شده، به جانب قبر رفتند.
- 4 و هر دو با هم می دویدند، اما آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده، اول به قبر رسید.
- 5 و خم شده کفن را گذاشته دید، لیکن داخل نشد.
- 6 بعد شمعون پطرس نیز از عقب او آمد و داخل قبر گشته، کفن را گذاشته دید
- 7 و دستمالی را که بر سر او بود، نه با کفن نهاده، بلکه در جای علیحده پیچیده.
- 8 پس آن شاگرد دیگر که اول به سر قبر آمده بود نیز داخل شده، دید و ایمان آورد.
- 9 زیرا هنوز کتاب را نفهمیده بودند که باید او از مردگان برخیزد.
- 10 پس آن دو شاگرد به مکان خود برگشتند.
- 11 اما مریم بیرون قبر، گریان ایستاده بود و چون می گریست به سوی قبر خم شده،
- 12 دو فرشته را که لباس سفید در بر داشتند، یکی بر طرف سر و دیگری به جانب قدم، در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید.
- 13 ایشان بدو گفتند: "ای زن برای چه گریانی؟" بدیشان گفت: "خداوند مرا برده اند و نمی دانم او را کجا گذارده اند."
- 14 چون این را گفت، به عقب ملتفت شده، عیسی را ایستاده دید لیکن نشناخت که عیسی است.
- 15 عیسی بدو گفت: "ای زن برای چه گریانی؟ که را می طلبی؟" چون او گمان کرد که باغبان است، بدو گفت: "ای آقا اگر تو او را برداشته ای، به من بگو او را کجا گذارده ای تا من او را بردارم."
- 16 عیسی بدو گفت: "ای مریم!" او برگشته، گفت: "ربونی (یعنی ای معلم.)"

- 17 عیسی بدو گفت: "مرا لمس مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته ام. ولیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می روم."
- 18 مریم مجدلیه آمده، شاگردان را خبر داد که خداوند را دیدم و به من چنین گفت.
- 19 و در شام همان روز که یکشنبه بود، هنگامی که درها بسته بود، جایی که شاگردان به سبب ترس یهود جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در میان ایستاد و بدیشان گفت: "سلام بر شما باد!"
- 20 و چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به ایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند را دیدند، شاد گشتند.
- 21 باز عیسی به ایشان گفت: "سلام بر شما باد، چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می فرستم."
- 22 و چون این را گفت، دمید و به ایشان گفت: "روح القدس را بیابید."
- 23 گناهان آنانی را که آمرزید برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد."
- 24 اما توما که یکی از آن دوازده بود و او را توأم می گفتند، وقتی که عیسی آمد با ایشان نبود.
- 25 پس شاگردان دیگر بدو گفتند: "خداوند را دیده ایم." بدیشان گفت: "تا در دو دستش جای میخها را نبینم و انگشت خود را در جای میخها نگذارم و دست خود را بر پهلوی منم، ایمان نخواهم آورد."
- 26 و بعد از هشت روز باز شاگردان با توما در خانه ای جمع بودند و درها بسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده، گفت: "سلام بر شما باد!"
- 27 پس به توما گفت: "انگشت خود را به اینجا بیاور و دستهای مرا ببین و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بی ایمان مباش بلکه ایمان دار."
- 28 توما در جواب وی گفت: "ای خداوند من و ای خدای من."
- 29 عیسی گفت: "ای توما، بعد از دیدنم ایمان آوردی؟ خوشا بحال آنانی که ندیده ایمان آوردند."
- 30 و عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد.
- 31 لیکن این قدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آورده، به اسم او حیات یابید.



فصل 21

- 1 بعد از آن عیسی باز خود را در کنار دریا طبریّه، به شاگردان ظاهر ساخت و بر اینطور نمودار گشت.
- 2 شمعون پطرس و تومای معروف به توأم و نتنائیل که از قانای جلیل بود و دو پسر زبدی و دو نفر دیگر از شاگردان او جمع بودند.
- 3 شمعون پطرس به ایشان گفت: "می روم تا صید ماهی کنم." به او گفتند: "ما نیز با تو می آییم." پس بیرون آمده، به کشتی سوار شدند و در آن شب چیزی نگرفتند.
- 4 و چون صبح شد، عیسی بر ساحل ایستاده بود. لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است.
- 5 عیسی بدیشان گفت: "ای بچه ها نزد شما خوراکی هست؟" به او جواب دادند که "نی."
- 6 بدیشان گفت: "دام را به طرف راست کشتی بیندازید که خواهید یافت." پس انداختند و از کثرت ماهی نتوانستند آن را بکشند.
- 7 پس آن شاگردی که عیسی او را محبت می نمود به پطرس گفت: "خداوند است." چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، جامه خود را به خویشتن پیچید چونکه برهنه بود و خود را در دریا انداخت.
- 8 اما شاگردان دیگر در زورق آمدند زیرا از خشکی دور نبودند، مگر قریب به دویست ذراع و دام ماهی را می کشیدند.
- 9 پس چون به خشکی آمدند، آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند.
- 10 عیسی بدیشان گفت: "از ماهی ای که الآن گرفته اید بیاورید."
- 11 پس شمعون پطرس رفته و دام را بر زمین کشید، پر از صدو پنجاه و سه ماهی بزرگ و با وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد.
- 12 عیسی بدیشان گفت: "بیایید بخورید." ولی احدی از شاگردان جرأت نکرد که از او بپرسد تو کیستی. زیرا می دانستند که خداوند است.
- 13 آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و همچنین ماهی را.
- 14 و این مرتبه سوم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان، خود را به شاگردان ظاهر کرد.
- 15 و بعد از غذا خوردن، عیسی به شمعون پطرس گفت: "ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا بیشتر از اینها محبت می نمایی؟" بدو گفت: "بلی خداوندا، تو می دانی که تو را دوست می دارم." بدو گفت: "بره های مرا خوراك بده."

- 16 باز در ثانی به او گفت: "ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا محبت مینمایی؟" به او گفت: "بلی خداوندا، تو می دانی که تو را دوست میدارم،" بدو گفت: "گوسفندان مرا شبانی کن."
- 17 مرتبه سوم بدو گفت: "ای شمعون، پسر یونا، مرا دوست می داری؟" پطرس محزون گشت، زیرا مرتبه سوم بدو گفت مرا دوست می داری؟" پس به او گفت: "خداوندا، تو بر همه چیز واقف هستی تو می دانی که تو را دوست می دارم." عیسی بدو گفت: "گوسفندان مرا خوراک ده."
- 18 آمین آمین به تو می گویم وقتی که جوان بودی کمر خود را می بستنی و هر جا می خواستی میرفتی ولکن زمانی که پیر شوی دستهای خود را دراز خواهی کرد و دیگران تو را بسته به جایی که نمی خواهی تو را خواهند برد."
- 19 و بدین سخن اشاره کرد که به چه قسم موت خدا را جلال خواهد داد و چون این را گفت، به او فرمود: "از عقب من بیا."
- 20 پطرس ملتفت شده، آن شاگردی را که عیسی او را محبت می نمود دید که از عقب می آید، و همان بود که بر سینه وی، وقت عشا تکیه می زد و گفت: "خداوندا! کیست آن که تو را تسلیم می کند؟"
- 21 پس چون پطرس او را دید، به عیسی گفت: "ای خداوند و او چه شود؟"
- 22 عیسی بدو گفت: "اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟ تو از عقب من بیا."
- 23 پس این سخن در میان برادران شهرت یافت که آن شاگرد نخواهد مرد لیکن عیسی بدو نگفت که نمی میرد، بلکه اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟
- 24 و این شاگردی است که به این چیزها شهادت داد و اینها را نوشت و می دانیم که شهادت او راست است.
- 25 و دیگر کارهای بسیار عیسی بجا آورد که اگر فرداً نوشته شود گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته ها را داشته باشد

{ { { { } } } }